

The Political Economy of Petroleum Contracts Nature of Law in Energy Governance Based on Institutional Game Theory

Alireza Raanaei

PhD. In Monetary Economics, Shiraz University, Shiraz, Iran.

a.raanaei@gmail.com

 0009-0008-2187-6550

Abstract

Though Iran may lay claim to a storied history of petroleum contracts, it continues to wrestle with the formidable problem of devising and executing efficient and enduring arrangements. The present inquiry, drawing upon the framework of institutional game theory and the political economy of law, undertakes an examination of the triadic interplay between state capacity, societal capacity, and the nature of law in the emergence of governance equilibria. It advances the proposition that the architecture of petroleum contracts is nothing less than the outward expression of a deeper institutional balance. The analytical model proceeds in two movements. In the first, it contemplates the interaction between state and society through the lens of capacity equations, revealing that the form of governance, ranging from market self-regulation to assertive state oversight, is a function of the relative strength of these two bodies. In the second, it elevates the nature of law to the status of an independent variable, one that decisively orients the trajectory of institutional equilibrium within the broader governance matrix. The findings suggest that durable governance necessitates a delicate equipoise: a state possessed of regulatory strength and a society endowed with the means to assert and articulate its interests. Absent such a balance, the institutional seesaw tips inexorably toward one of two extremes: anarchic disarray under a weakened state, or centralized despotism under an enfeebled society. The law, in this setting, serves a dual function. In a short-term society, it may act as an instrument to curb social volatility; conversely, where the state is short-term or fragmented, legal pluralism and participatory legislation can constitute a bulwark against authoritarianism. Accordingly, the evolution of contractual patterns, from buy-back schemes to concessionary models and production-sharing agreements, maps directly onto the prevailing institutional equilibrium among state, society, and the law. Where equilibrium prevails, contracts such as IPCs and production-sharing agreements emerge, bearing the hallmark of hybrid governance. But under conditions of imbalance, the scales tilt: either state prerogatives are eroded, as in concessionary contracts, or the climate for investment deteriorates, as is typical of buy-back arrangements. Hence, the task of contractual policymaking must transcend the confines of pure economic and legal analysis, or even the narrow calculus of political expedience, and be reconstituted within a political economy of law paradigm anchored in institutional balance.

Keywords: Petroleum Contracts, Energy Governance, Nature of Law, Political Economy, Institutional Game Theory.

JEL Classification: P00, Q43, Q40, P48, K32

اقتصاد سیاسی قراردادهای نفتی: نقش ماهیت قانون در حکمرانی انرژی مبتنی بر نظریه بازی نهادی

علیرضا رعنائی

دکتری اقتصاد پولی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

a.raanaei@gmail.com

0009-0008-2187-6550

چکیده

ایران با وجود سابقه‌ای طولانی در انعقاد قراردادهای نفتی، همچنان با چالش‌هایی در طراحی و اجرای قراردادهای کارآمد و پایدار روبه‌روست. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریه بازی نهادی و رویکرد اقتصاد سیاسی حقوق، به بررسی تعامل سه‌گانه ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه و ماهیت قانون در شکل‌گیری تعادل‌های حکمرانی می‌پردازد و نشان می‌دهد که ساختار قراردادهای نفتی بازتابی از تعادل نهادی است. الگوی پژوهش ابتدا با تکیه بر معادلات ظرفیت، تعامل میان دولت و جامعه را بررسی کرده و اثبات می‌کند که نوع حکمرانی - از خودتنظیمی بازاری تا تنظیم‌گری دولتی - تابعی از توازن میان این دو نهاد است. در گام دوم، نقش ماهیت قانون به‌عنوان متغیری مستقل تحلیل می‌شود که جهت‌گیری تعادل‌های نهادی را در چهارچوب حکمرانی تعیین می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن‌اند که حکمرانی پایدار مستلزم توازن نهادی میان دولت و جامعه، و وجود یک دولت قوی و تنظیم‌گر است که بتواند ظرفیت جامعه را نیز ارتقا دهد. در شرایط عدم توازن، تعادل نهادی به‌سوی یکی از دو حد افراطی میل می‌کند: یا هرج‌ومرج ناشی از ضعف دولت، یا تمرکزگرایی ناشی از ضعف جامعه. نقش قانون در این میان دوگانه است: در جامعه کوتاه‌مدت، استفاده از قانون به‌منظور ابزار حکمرانی می‌تواند ناپایداری اجتماعی را مهار کند و در دولت کوتاه‌مدت، مشارکت جامعه در قانون‌گذاری می‌تواند از استبداد جلوگیری نماید. براین‌اساس، شکل‌گیری الگوهای قراردادی - از بیع متقابل تا قراردادهای امتیاز و مشارکت در تولید - بازتاب مستقیم نوع تعادل نهادی میان دولت، جامعه و قانون‌گذاری است. در حالت توازن، قراردادهایی همچون IPC و مشارکت در تولید شکل می‌گیرند که مبتنی بر حکمرانی ترکیبی‌اند؛ درحالی‌که در شرایط نامتوازن، یا حقوق دولت تضعیف می‌شود (قراردادهای امتیاز) یا جذابیت سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد (بیع متقابل)؛ بنابراین، سیاست‌گذاری قراردادی نباید صرفاً بر تحلیل‌های اقتصادی و حقوقی محض، و یا حتی ملاحظات سیاسی متکی باشد بلکه می‌بایست در چهارچوبی از اقتصاد سیاسی حقوقی و مبتنی بر توازن و تعادل نهادی طراحی گردد.

کلیدواژه‌ها: قراردادهای نفتی، حکمرانی انرژی، ماهیت قانون، اقتصاد سیاسی، نظریه بازی نهادی.

طبقه‌بندی JEL: P00, Q43, Q40, P48, K32

شاپای الکترونیک: ۶۵۶۸-۲۵۸۸ / پژوهش‌سکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد اقتصادی

doi 10.22034/es.2025.504871.1837



مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرهای مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه راهبرد اقتصادی نمی‌باشد.

مقدمه و بیان مسئله

ایران با سابقه‌ای طولانی در عرصه اکتشافات و انعقاد قراردادهای نفتی، یکی از بازیگران مؤثر در تحولات حقوقی و قراردادی صنعت نفت به‌شمار می‌رود. پرونده‌های حقوقی ایران، علاوه بر تأثیرگذاری بر فرم و محتوای قراردادهای، در شکل‌گیری و تثبیت برخی قواعد حقوق بین‌الملل نیز نقش‌آفرین بوده‌اند. با این حال، علی‌رغم این پیشینه و اثرگذاری تاریخی، ایران همچنان با چالش‌هایی در طراحی و اجرای قراردادهای کارآمد و پایدار مواجه است؛ به نظر می‌رسد که قدمت و تجربه تاریخی، الزاماً تضمین‌کننده کارآمدی اقتصادی، سیاسی و حقوقی نیست. تحلیل قراردادهای نفتی، بسته به هدف پژوهش، می‌تواند در سه سطح نظری، محتوایی و اجرایی صورت گیرد. این سه سطح، نه تنها به صورت مستقل قابل تحلیل‌اند بلکه در تعامل با یکدیگر نیز معنا می‌یابند. در این میان، سطح نظری - که به بنیان‌های حقوقی و مفهومی قراردادها می‌پردازد - سطحی بنیادین است که زمینه را برای تدوین محتوا و شکل‌گیری نتایج اجرایی فراهم می‌سازد. از این رو، هرگونه تحلیل عمیق از ساختارهای نفتی، مستلزم بازاندیشی در بنیان نظری آن‌ها، یعنی ماهیت قانون خواهد بود.

مفهوم، ماهیت و کارکرد قانون یکی از اساسی‌ترین بنیان‌هایی است که هر نوع قرارداد حقوقی، از جمله قراردادهای نفتی، بر آن استوار است. با توجه به ماهیت میان‌رشته‌ای قراردادهای نفتی، تحلیل نقش قانون نیز نیازمند رویکرد تلفیقی میان اقتصاد، حقوق و سیاست است. در این راستا، اتخاذ رویکرد «اقتصاد سیاسی حقوق» امکان تحلیل بنیادین از نقش قانون در تنظیم این قراردادها را فراهم می‌سازد؛ رویکردی که تاکنون در ادبیات قراردادهای نفتی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر از ترکیب رویکرد حکمرانی انرژی و اقتصاد سیاسی حقوق بهره می‌گیرد؛ ترکیبی که با تلفیق سه حوزه کلیدی مذکور، زمینه را برای تحلیلی جامع و نهادی از قراردادهای نفتی مهیا می‌سازد. مسئله اصلی این پژوهش، نزاع میان دو منطق متفاوت از حکمرانی است: تنظیم‌گری دولتی در برابر نظم خودجوش بازاری. این نزاع را می‌توان با پرسشی نظری صورت‌بندی کرد: آیا قانون، حاصل نظم خودجوش عرفی است یا ابزاری برای حکمرانی و مداخله دولت؟

از این منظر، مسئله محوری پژوهش آن است که تفاوت در تلقی از ماهیت قانون - چه به‌مثابه قواعد عرفی، و چه به‌مثابه تنظیم‌گری دولت - چه تأثیری بر

ساختارهای قراردادهای نفتی ایران می‌گذارد؟ و درنهایت، در پرتو شرایط نهادی ایران، کدام رویکرد برای طراحی و اجرای قراردادهای نفتی مطلوب‌تر است و چه سیاست‌های می‌توان بر آن مبنا پیشنهاد داد؟ با وجود آنکه ادبیات پیشین عمدتاً بر ابعاد اقتصادی یا اجرایی این قراردادها متمرکز بوده‌اند، پژوهش حاضر با تمرکز بر لایه نظری و بنیادین قراردادها، در پی پرکردن این خلأ مفهومی است. از رهگذر تحلیل ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه و ماهیت قانون، چهارچوبی نظری مبتنی بر نظریه بازی نهادی طراحی شده است که امکان بازخوانی تعادل‌های حکمرانی و پیامدهای قراردادی را فراهم می‌آورد.

ساختار پژوهش حاضر به شرح ذیل می‌باشد: در بخش دوم که مبانی نظری و پیشینه پژوهش است، تلاش خواهد شد ضمن بررسی انواع قراردادهای نفتی، رویکردهای اقتصاد سیاسی، حکمرانی انرژی و نزاع بین تنظیم‌گری دولتی و نظم خودجوش بازاری به روشنی تبیین شود. سپس در بخش سوم الگویی بر اساس نظریه بازی تصریح شده و نتایج آن ارائه می‌گردد. درنهایت بخش چهارم، نتیجه‌گیری، دلالت‌های سیاستی و پیشنهادات برای پژوهش‌های آتی بیان می‌گردد.

۱. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

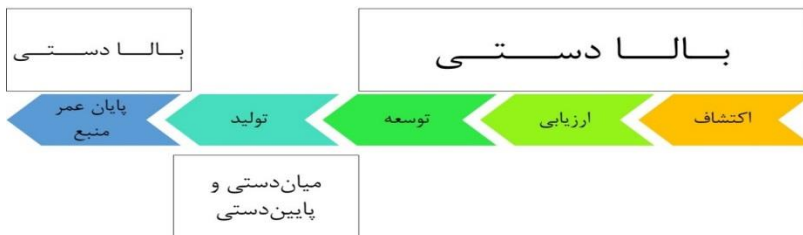
مبانی نظری این پژوهش در چهار بخش سامان یافته است. در بخش نخست، جایگاه قراردادهای نفتی و انواع آن بررسی می‌شود. بخش دوم به تبیین رویکرد اقتصاد سیاسی در تحلیل قراردادهای نفتی اختصاص دارد. در بخش سوم، دوگانه تنظیم‌گری دولتی و نظم خودجوش بازاری با تمرکز بر ماهیت قانون و نقش آن در تنظیم قراردادها تحلیل می‌گردد. درنهایت، در بخش چهارم، مفهوم حکمرانی انرژی تشریح شده و نسبت آن با رویکرد اقتصاد سیاسی ارزیابی می‌شود. پس از تبیین این چهارچوب مفهومی، پیشینه پژوهش‌های مرتبط با مسئله بررسی خواهد شد.

۱-۱. قراردادهای نفتی

قراردادهای نفتی چهارچوبی حقوقی برای بهره‌برداری از منابع هیدروکربنی و تنظیم روابط میان دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی فراهم می‌کنند. با وجود تفاوت‌های حقوقی و اقتصادی میان این قراردادها، هدف مشترک آن‌ها ایجاد تعادلی پایدار میان منافع دولت میزبان و شرکت‌های سرمایه‌گذار است. رابرتس^۱ (۲۰۱۶) بر این باور

است که قراردادهای نفتی استانداردهای ثابتی ندارند؛ زیرا عرف حقوقی هر کشور در شکل‌گیری آن‌ها نقش‌آفرین است؛ درمقابل، تالوس^۱ (۲۰۱۶) تأکید می‌کند با وجود تأثیرگذاری قوانین داخلی، ماهیت بین‌المللی صنعت نفت، شکل‌گیری الگوهای قراردادی نسبتاً استاندارد را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. اهمیت این بحث، زمانی برجسته‌تر می‌شود که پوزنر^۲ (۲۰۱۴) با اشاره به عدم ایفای هم‌زمان تعهدات در مبادلات قراردادی، بر ضرورت وجود ضمانت‌های حقوقی مؤثر تأکید می‌کند؛ ضرورتی که در قراردادهای نفتی بلندمدت و سرمایه‌بر دو چندان است. در غیاب چنین ضمانت‌هایی، سرمایه‌گذاران به جای ورود به پروژه‌های بلندمدت، ترجیح می‌دهند در فعالیت‌هایی با بازگشت سریع سرمایه مشارکت کنند که این مسئله به کاهش کارایی اقتصادی می‌انجامد. از همین رو، کشورهای دارای ضعف در نظام حقوقی قراردادها، کمتر مورد توجه سرمایه‌گذاران خارجی قرار می‌گیرند.

از منظر ساختاری، قراردادهای نفتی معمولاً به سه بخش بالادستی (اکتشاف و تولید)، میان‌دستی (فرآوری و انتقال)، و پایین‌دستی (تجاری‌سازی و فروش) دسته‌بندی می‌شوند. با این حال، مرز میان این حوزه‌ها در عمل انعطاف‌پذیر است و هر قرارداد بر اساس مقتضیات خاص خود طراحی و ارزیابی می‌گردد (Roberts, 2016). در شکل ۱ می‌توانیم این تقسیم‌بندی را مشاهده کنیم.



Source: (Roberts, 2016, p. 49)

شکل (۱): فعالیت‌های بالادستی، میان‌دستی و پایین‌دستی نفتی^۳

1. Talus
2. Posner

۳. اکتشاف یعنی جستجو برای ذخایر نفتی. ارزیابی یعنی تأیید قابلیت تجاری ذخایر کشف‌شده که در نهایت منجر به تصمیم برای توسعه می‌شود. توسعه یعنی آماده‌سازی و اجرای یک برنامه توسعه‌ای برای رساندن میدان نفتی به مرحله تولید. تولید یعنی آغاز تولید و ایجاد ترتیبات تجاری لازم برای فرآوری، حمل‌ونقل، ذخیره‌سازی و فروش. پایان عمر یعنی توقف تولید از میدان نفتی، برچیدن تأسیسات و بازیابی محیط زیست.

قراردادهای نفتی نه تنها از کشوری به کشور دیگر بلکه در درون یک کشور نیز در گذر زمان دستخوش تحول شده‌اند. عوامل ژئوپولیتیکی، سیاست‌های داخلی، جنبش‌های ملی‌گرایانه و تغییر در چرخه‌های بازار نفت، همگی در تغییر ساختار، تنوع و فرم این قراردادها نقش داشته‌اند. به‌رغم تمایزهای نظری میان انواع قراردادها، در عمل بسیاری از قراردادهای ترکیبی از عناصر چندگانه‌اند که موجب شکل‌گیری طیفی متنوع از ترتیبات قراردادی شده‌اند. در ادامه با استفاده از مطالعات دولزر (۲۰۱۴)، رابرتس (۲۰۱۶) و کاندیاس^۱ (۲۰۲۴) انواع قراردادهای نفتی به‌صورت مختصر بررسی می‌شوند.

نوع اول قراردادهای نفتی، قراردادهای امتیاز^۲ است که متعلق به دوران استعمار بوده و نمونه بارز آن قرارداد ویلیام داریسی^۳ با ایران است. در این قرارداد، شرکت خارجی با پذیرش کامل ریسک، عملیات اکتشاف و تولید را انجام داده و مالکیت تولیدی و مدیریت آن را در اختیار دارد، بی‌آنکه تعهد مشخصی به برنامه کاری یا جدول زمانی داشته باشد. نوع دوم، قراردادهای مشارکت در تولید^۴ است که نوآوری مهمی در قراردادهای نفتی بودند که ابتدا در دهه ۱۹۵۰ در بولیوی و سپس در دهه ۱۹۶۰ در اندونزی توسعه یافت. در این نوع قرارداد بر مالکیت دولت بر منابع تأکید می‌شود. مشابه قراردادهای امتیاز، پیمانکار در این قرارداد نیز از حق انحصاری اکتشاف برخوردار است و عملیات را با پذیرش ریسک کامل خود انجام دهد. تفاوت اصلی این دو نوع قرارداد، تقسیم نفت تولیدی بین طرفین و الزام ارائه برنامه کاری و طرح توسعه به دولت میزبان است. همچنین، دولت می‌تواند تحت شرایط مشخص در پروژه مشارکت کند و پیمانکار خارجی را به تأسیس شرکت تابعه داخلی ملزم سازد. در قراردادهای امتیاز و مجوز نوین^۵، دولت حق انحصاری اکتشاف و بهره‌برداری از نفت را برای مدت مشخصی به پیمانکار اعطا می‌کند. در مقابل، دولت میزبان در چهارچوب قوانین داخلی از سرمایه‌گذار، حق امتیاز، مالیات بر درآمد و هزینه مجوز دریافت می‌کند. مالکیت منابع تا زمان استخراج در اختیار دولت است؛ اما پس از تولید، به سرمایه‌گذار منتقل می‌شود. سرمایه‌گذار موظف است برنامه حداقلی اکتشاف و طرح توسعه را اجرا کند، در غیراین‌صورت، حقوق اعطاشده به دولت

-
1. Candeias
 2. Concession Agreements
 3. William D'Arcy
 4. Production Sharing Contract (PSC)
 5. Modern Concessions or Licences

بازمی‌گردد. امروزه این قراردادهای اروپا و استرالیا، برزیل، آرژانتین و قزاقستان استفاده می‌شوند؛ بنابراین، اصطلاح و مفهوم «امتیاز» دیگر صرفاً به رویکردهای قدیمی که در آن منافع ملی میزبان نادیده گرفته می‌شد، محدود نیست. این قراردادهای، مرحله‌ای کلیدی در فعلیت یافتن امکان‌های بالقوه تولید استخراج نفت محسوب می‌شوند و نشان‌دهنده تعهد متقابل میان دولت و شرکت‌های نفتی است؛ دولت منابع را واگذار می‌کند و شرکت موظف به اکتشاف و توسعه است.

اگرچه قراردادهای امتیاز و مشارکت در تولید به سرمایه‌گذار حق بهره‌برداری از حجم مشخصی از نفت و کنترل عملیاتی محدود را اعطا می‌کنند؛ اما از منظر حق حاکمیتی دولت بر منابع، این قراردادهای ممکن است محدودیت‌هایی بر اختیارات دولت ایجاد کنند. دولت‌هایی که به فناوری و تخصص خارجی نیاز دارند؛ اما می‌خواهند کنترل حداکثری خود را حفظ کنند، معمولاً از قراردادهای خدماتی مبتنی بر ریسک^۱ استفاده می‌کنند. در این قراردادهای، پیمانکار تنها خدمات توافق‌شده را ارائه داده و دستمزد دریافت می‌کند؛ اما مالکیتی بر نفت تولیدی ندارد. در صورت کشف ذخایر، پیمانکار طرح تولید و توسعه را به دولت ارائه می‌دهد و می‌تواند به‌جای پول، نفت دریافت کند. عربستان، الجزایر و مکزیک از این مدل برای حفظ حق حاکمیت بر منابع استفاده کرده‌اند.

قراردادهای بیع متقابل^۲ به‌عنوان یکی دیگر از قراردادهای نفتی در ایران، در گذشته به‌طور گسترده برای توسعه میادین نفتی و گازی استفاده می‌شدند. این قراردادهای که نوعی قرارداد خدماتی مبتنی بر ریسک محسوب می‌شوند، پیمانکار را ملزم به اجرای عملیات اکتشاف و توسعه بدون کسب مالکیت بر نفت تولیدی می‌کردند. در این مدل، پیمانکار هزینه‌های خود را در قالب فروش بلندمدت نفت از دولت میزبان دریافت کرده و پس از پایان پروژه، کنترل کامل میدان به دولت بازمی‌گشت. ویژگی‌های تأمین مالی در این قراردادهای شامل تعهد پیمانکار به احداث تأسیسات، خرید محصولات تولیدی و دریافت سهم مشخصی از تولید برای جبران هزینه‌ها بود. همچنین، در برخی موارد، فعالیت‌های اکتشافی و تولیدی به‌صورت جداگانه توافق می‌شد که پیچیدگی‌های اجرایی قرارداد را افزایش می‌داد. یکی از مهم‌ترین چالش‌های مدل بیع متقابل این است که به‌دلیل عدم مالکیت پیمانکار بر نفت تولیدی و محدودیت‌های موجود در ساختار بازپرداخت، جذابیت چندانی برای

1. Risk service contracts (RSC)

2. Buy-back

شرکت‌های بین‌المللی نفتی نداشت و در نتیجه، ایران با کاهش سرمایه‌گذاری خارجی مواجه شد.

در واکنش به این چالش‌ها، ایران در سال ۲۰۱۶ مدل جدیدی تحت عنوان «قرارداد نفتی ایران»^۱ (IPC) را معرفی کرد که ماهیتی مشابه قراردادهای خدماتی مبتنی بر حق‌الزحمه^۲ دارد. در این مدل، پیمانکار هزینه‌های عملیاتی خود را جبران کرده، مبلغی را به‌عنوان بهره، و برای هر بشکه تولیدی، کارمزدی متناسب با پرداخت‌های قبلی دریافت خواهد کرد. یکی از تغییرات اساسی در این قراردادها، فراهم آوردن مشوق‌های بیشتر برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی و افزایش انگیزه پذیرش ریسک در پروژه‌های بالادستی است. همچنین، این مدل با الزام به مشارکت یک شریک داخلی و رعایت حداقل ۵۱ درصد محتوای داخلی، به‌دنبال تقویت نقش شرکت‌های داخلی در صنعت نفت ایران است. در مجموع، این قراردادها نسبت به بیع متقابل، انعطاف‌پذیری بیشتری در ساختار مالی و عملیاتی داشته و سعی کرده است که با ارائه انگیزه‌های اقتصادی بالاتر، شرکت‌های بین‌المللی را به سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران ترغیب کند.

نوع دیگری از قراردادهای سرمایه‌گذاری مشترک^۳ است که در آن، دولت میزبان و شرکت خارجی به‌طور مشترک در مالکیت و مدیریت پروژه سهیم می‌شوند. در مقایسه با قراردادهای مشارکت در تولید، در قرارداد سرمایه‌گذاری مشترک، طرفین نه تنها در سود بلکه در ریسک، هزینه‌ها و تصمیم‌گیری‌های اجرایی نیز شریک هستند. این قراردادها در کشورهایی ممکن خواهد بود که سطح بالایی از هماهنگی نهادی و شفافیت حقوقی در آن‌ها وجود داشته باشد.

افزون بر مدل‌های قراردادی، تجربیات حقوقی ایران در سطح بین‌المللی نیز اثرگذار بوده‌اند؛ به‌عنوان مثال می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

۱- قراردادهای اقتصادی بین دولت‌ها با شرکت‌های خارجی، به معنای قرارداد بین دو دولت نبوده و در نتیجه الزاماً جزو معاهدات بین‌المللی محسوب نمی‌شوند (قرارداد امتیاز نفتی ۱۹۳۳ بین ایران و شرکت نفت انگلو - پرشیا).^۴

۲- شرط ثبات قوانین داخلی در قراردادهای بین‌المللی (قرارداد شرکت سوئسی با

1. Iran Petroleum Contract (IPC)

2. fee-based service contract

3. Joint venture

4. Anglo-Persian Oil Company (APOC)

شرکت نفت ایران قبل از ملی شدن صنعت نفت).^۱

۳- شرط ثبات یک شرط حاکمیتی است، ضمانت شرکت‌ها اعتبار اجرایی ندارد (قرارداد شرکت آموکو فایننس با شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران قبل از انقلاب).

۴- قوانین داخلی تنها مرجع قانونی قراردادها نیستند و برای تفسیر استفاده می‌شوند، قراردادها ماهیت بین‌المللی و مشمول نظام حقوقی بین‌الملل قرار می‌گیرند (قرارداد کنسرسیوم و توافق خرید و فروش نفت ایران دهه ۱۹۵۰ و قرارداد مشارکت با شرکت ملی پتروشیمی ایران).

با وجود این پیشینه و تنوع چالش‌های ایران در طراحی و اجرای قراردادهای نفتی همچنان پابرجاست، ایران تلاش کرده است که میان جذب سرمایه‌گذاری، حفظ حاکمیت بر منابع و ارتقا نقش شرکت‌های داخلی توازن ایجاد کند. با این حال، موانع حقوقی و پیچیدگی‌های نهادی و ضعف در پیوندهای اقتصاد سیاسی، مانع از تحقق حکمرانی کارآمد در حوزه انرژی شده‌اند.

۱-۲. رویکرد اقتصاد سیاسی

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، موضوع قراردادهای نفتی را جز با رویکرد میان‌رشته‌ای نمی‌توان به تحلیل عمیق درآورد. اقتصاد سیاسی تاریخی نشان می‌دهد که قوانین، نهادها و تحولات اقتصادی تحت تأثیر زمینه‌های تاریخی شکل می‌گیرند (Jenkins & Rubin, 2024)، این پیوستگی تاریخی در تنظیم قراردادهای نفتی ایران نیز مشهود است و بر ساختارهای قراردادی موجود تأثیرگذار بوده است. اقتصاد سیاسی قرائت‌های مختلفی دارد؛ اما در این پژوهش، به متداول‌ترین آن یعنی رویکرد میان‌رشته‌ای بین علوم اقتصاد و علوم سیاسی توجه می‌شود. همچنین، مفهوم توازن میان دولت و بازار که دلالتی بر یکی دیگر از معانی اقتصاد سیاسی دارد، به دلیل قرابت با مفهوم حکمرانی، در بخش حکمرانی بررسی خواهد شد.

تحلیل اقتصادی بدون در نظر گرفتن بسترهای اجتماعی و تاریخی، تحلیلی ناقص است. از این رو، اقتصاد سیاسی به‌مثابه چهارچوبی که روابط اجتماعی و نهادهای حقوقی را در دل فرایندهای اقتصادی لحاظ می‌کند، اهمیت می‌یابد (Fine & Milonakis, 2012). در این چهارچوب، نظام اقتصادی و ساختار سیاسی به‌عنوان دو حوزه درهم‌تنیده تحلیل می‌شوند: نظریه سیاسی بر ثبات نظم سیاسی تمرکز دارد، در حالی که نظریه اقتصادی بر روابط متقابل میان کنش‌های انسانی در حوزه اقتصاد

1. *Sapphire v. National Iranian Oil Company (NIOC)*

تأکید می‌ورزد؛ روابطی که الزاماً محصول طراحی آگاهانه نیستند. پابست و اسکاتزیری^۱ (۲۰۲۳) بر این نکته تأکید دارند که اقتصاد سیاسی، نه تنها به پایداری برخی ساختارها توجه دارد بلکه درصدد توضیح انعطاف‌پذیری منطقی در چهارچوب‌های نهادی موجود است. بدین معنا که هرگونه اصلاح اقتصادی باید در چهارچوب محدودیت‌های نهادی جاری طراحی شود.

ادبیات اقتصاد سیاسی نوین، حقوق را به‌عنوان سومین رکن اصلی در کنار علوم سیاسی و اقتصاد معرفی می‌کند (Jackson, 1994). براین اساس، مفهوم «اقتصاد سیاسی حقوق» مطرح شده است (Mattei & Haskell, 2015). این رویکرد نشان می‌دهد که اقتصاد سیاسی بین‌الملل از نظم‌ی که در آن قانون و سیاست در تعامل‌اند، به مرحله‌ای رسیده که سیاست باید در چهارچوب قانون بازتعریف شود. به‌ویژه با نقش فزاینده نهادهایی نظیر سازمان تجارت جهانی و ورود فزاینده بازیگران بازار به عرصه قانون‌گذاری، تحلیل حقوقی در بطن اقتصاد سیاسی ضروری‌تر از گذشته شده است (Petersmann, 2015). در همین راستا، نورس و شفر^۲ (۲۰۰۹) از «همزمانی حقوق و علوم سیاسی» سخن گفته‌اند؛ مفهومی که بر تعامل دائمی و دوسویه حقوق و سیاست در تحلیل اقتصاد سیاسی تأکید دارد. بدین ترتیب، قانون نه تنها تحت تأثیر اقتصاد سیاسی شکل می‌گیرد بلکه خود نیز بر سازمان‌دهی نظم اقتصادی اثرگذار است.

این بحث ما را به نظریات اویکن^۳، بنیان‌گذار مکتب فرایبورگ (اردولیرالیسم)، رهنمون می‌سازد. وی (۱۹۴۰) معتقد است که حقوق مالکیت، بنیان نظم اقتصادی است؛ اما شکل دقیق این نظم وابسته به تصمیمات حقوقی و سیاست‌گذاری است؛ به‌عنوان نمونه، اگر دادگاه‌های آلمان، قانونی بودن فعالیت کارتل‌ها را تأیید نمی‌کردند، ساختار اقتصادی این کشور مسیر متفاوتی را طی می‌کرد؛ بنابراین، حقوق نه صرفاً ابزاری برای تنظیم بازار بلکه بخشی از بستر نهادی تعیین‌کننده مسیر توسعه اقتصادی است. در نتیجه، قراردادهای نفتی نیز تابع تصمیمات حقوقی و سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی هستند. نحوه تنظیم حقوق مالکیت و نقش دولت در این قراردادها، به شکل‌گیری ساختارهای اقتصادی و میزان مداخله دولت در بازار نفت منجر می‌شود.

-
1. Pabst & Scazzieri
 2. Nourse & Shaffer
 3. Eucken

درهمین راستا، اقتصاد سیاسی قانون اساسی شاخه‌ای است که به تحلیل نقش قوانین بنیادین و چهارچوب‌های نهادی در شکل‌دهی به روابط اقتصادی و سیاسی می‌پردازد. این رویکرد معتقد است که قوانین اساسی و چهارچوب‌های نهادی، ستون فقرات عملکرد اقتصادی هستند. تمرکز این رویکرد بر طراحی قواعد بازی است و نه نتایج کوتاه‌مدت اقتصادی (Vanberg, 2018). از این منظر، برای دستیابی به قراردادهای عادلانه و پایدار، باید چهارچوب‌های نهادی قوی وجود داشته باشد تا توازن میان بازیگران اصلی - اعم از دولت، شرکت‌های نفتی و نهادهای بین‌المللی - را تضمین کند و نهادهای نظارتی بتوانند از رانت‌جویی و سوءاستفاده از قدرت جلوگیری کنند. بر این اساس، قراردادهای نفتی نیز باید در بستر یک نظم حقوقی و نهادی تحلیل شوند که میزان مداخله دولت، نقش بازار و الزامات نهادی را متوازن سازد. تحلیل این قراردادها صرفاً با اتکا به اقتصاد یا حقوق ناکافی است بلکه تنها در چهارچوب اقتصاد سیاسی است که اجازه می‌دهد این قراردادها به‌عنوان ابزارهایی برای تنظیم روابط قدرت میان دولت و سرمایه‌گذاران ارزیابی شوند.

۱-۳. تنظیم‌گری دولتی و نظم خودجوش بازاری: تأملی در باب ماهیت قانون

نقش قانون در پیوند میان اقتصاد، حقوق و سیاست در مکاتب فکری گوناگون، بازتاب‌های متفاوتی یافته است. در مکتب شیکاگو، این پیوند در قالب «حقوق و اقتصاد» نمود یافته، در مکتب ویرجینیا، «اقتصاد قانون اساسی» برجسته شده، در مکتب فرایبورگ، «قانون به‌مثابه چهارچوب نظم اقتصادی» تلقی می‌شود؛ در مکتب پاریس تحلیل «تنظیم‌گری» بر محور قانون می‌چرخد؛ و نزد نهادگرایان، «قانون» خود یک «نهاد» بنیادین محسوب می‌گردد. این گوناگونی نشان می‌دهد که تحلیل قانون، بدون توجه به زمینه‌های نهادی و سیاستی، تحلیلی ناقص خواهد بود. تا آنجاکه به مسئله اصلی پژوهش حاضر مرتبط است، «قانون» در تفاسیر مکاتب اندیشه دست کم در دو معنای اصلی تفسیر می‌شود:

۱- قانون به‌مثابه قواعد خودجوش و عرفی که برآمده از نظم و تعاملات خودانگیخته میان مردم است.

۲- قانون به‌مثابه حق حاکمیتی که حکومت برای تنظیم‌گری و مداخله آگاهانه از آن بهره می‌برد.

روایت نخست را می‌توان در مکتب اتریش (به‌ویژه آرای هایک) و تا حدی در مکاتب شیکاگو و ویرجینیا مشاهده کرد؛ گرچه این سه مکتب به‌لحاظ روش‌شناسی

و سطح دخالت دولت، تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند؛ اما با اغماض می‌توان آن‌ها در یک دسته قرار داد. وجه اشتراک آن‌ها را می‌توان اصل «تعمیم منطق بازاری به تمام ابعاد و ساحات حیات و زیست انسان» دانست که منتقدان آن را «امپریالیسم اقتصادی» یا «نئولیبرالیسم» نامیده‌اند. درمقابل، بخشی از رویکردهای نهادگرایانه - به‌خصوص آن‌ها که بر نقش طراحی دولتی و مداخله حاکمیتی در ایجاد و تغییر نهادها تأکید دارند - قانون را عمدتاً ابزار تنظیم‌گری تلقی می‌کنند. با این‌همه، باید در نظر داشت که نهادگرایی طیف وسیعی است که گاه بر ضرورت حداکثری مداخله دولت پافشاری دارد و گاه بر تکامل تدریجی نهادهای خودجوش.

مکتب فرایبورگ (اردولیبرالیسم) و مکتب پاریس (تنظیم‌گری) را می‌توان در میانه این دو روایت قرار داد. اردولیبرالیسم بر آزادی اقتصادی و رقابت در بازار تأکید دارد؛ اما هم‌زمان «دولت قوی» را برای تضمین چهارچوب رقابت منصفانه ضروری می‌داند (Bonfeld, 2017). مکتب پاریس با رهیافتی تاریخی - نهادی، انواع شیوه‌های تنظیم‌گری و نقش دولت در تحولات سرمایه‌داری بررسی کرده و در مقایسه با اردولیبرال‌ها، بر نقش فعال‌تر دولت در تنظیم‌گری تأکید بیشتری دارد (Boyer & Saillard, 2001). بازارها بدون چهارچوب‌های نظارتی نمی‌توانند وجود داشته باشند، بدون تنظیم‌گری قوی، بازارها به‌سوی بی‌ثباتی گرایش پیدا می‌کنند (Polanyi, 2001). گفتنی است گاهی این دو مکتب را نهادگرایی آلمانی و فرانسوی نامیده‌اند (Labrousse & Weisz, 2000)، وجه تسمیه آن به تأکید هر دو مکتب بر اهمیت ساختارهای حقوقی، سیاسی و اجتماعی دارد که منطق بازار را در بطن یک چهارچوب نهادی تحلیل می‌کنند.

از ترکیب این دیدگاه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که قانون در تلفیق اقتصاد و سیاست، نقش محوری ایفا می‌کند؛ اما نوع و میزان این نقش در هر مکتب فکری متفاوت است. اختلاف اصلی این مکاتب در میزان پذیرش یا رد مداخله حاکمیتی در بازار است؛ اما با این حال، همگی اذعان دارند که اقتصاد، حقوق و سیاست را نمی‌توان بدون تعامل سه‌جانبه‌ای که میان آن‌ها برقرار است، درک کرد.

مکتب ویرجینیا بر طراحی قانون اساسی برای محدودسازی قدرت دولت و گروه‌های ذی‌نفع تمرکز دارد. این مکتب بر منطق بازار و محدودیت قدرت دولت تأکید داشته و معتقد است ساختار قانون‌گذاری باید انگیزه‌های سیاست‌مداران را به‌سوی رفتار کارا جهت دهد (Buchanan, 1991). مکتب شیکاگو نیز منطق انتخاب عقلایی و دستگاه تحلیل هزینه - فایده را در حقوق و قانون‌گذاری به کار می‌برد (Posner, 2014).

در دهه ۱۹۸۰ مبانی خرد نظریه اقتصادی - انسان عقلایی - به‌عنوان پایه‌ای برای علم حقوق تئوریزه شده است (Trachtman, 2008). این جریان پژوهشی شامل ادبیات به‌خوبی توسعه‌یافته درباره نقش بازیگران اقتصادی در شکل‌دهی به دستور کار حقوقی (Franck, 2005) و نقش بازارها در ارائه تنظیمات حقوقی است (Ribstein & O'Hara, 2009). مکتب اتریش معتقد است مداخله دولت باعث اختلال در سازوکار قیمت‌ها و تضعیف فرایند کشف اطلاعات توسط بازار می‌شود (Hayek, 1989, 2022). در درون خود مکتب اتریش با یک طیف مواجه هستیم که میزس و هایک در آن هستند و ادامه می‌یابد تا آنارکو - سرمایه‌داری و لیبرتاریسیسم که حالت افراطی و رادیکال نظم بازاری توسط روتبارد ارائه شده است (Barry, 1987, 1979). شکل (۲) طیف ماهیت قانون در کثرت مکاتب را نشان می‌دهد.



منبع: (یافته‌های پژوهش)

شکل (۲): طیف ماهیت قانون در کثرت مکاتب

پوزنر (۲۰۱۴) - حقوق‌دان مکتب شیکاگو - معتقد است که حقوق قراردادهای نمونه بارز قانون به‌مثابه نظم خودجوش و عرفی است. این قانون از تمام جزئیات تعاملات داوطلبانه افراد چشم‌پوشی می‌کند تا آزادی و خودانگیختگی آن‌ها را به حداکثر برساند. با این حال، پوزنر نگرش‌هایی را نقد می‌کند؛ زیرا این نکته نادیده گرفته شده که عرف گاهی از فعالیت همکاری‌جویانه‌ای حمایت می‌کند که به کل جامعه آسیب می‌زند. معیارهای عرف در برخی صنایع ممکن است ناکارآمد باشد. اگر بنگاه‌ها بدون مداخله دولت به حال خود رها شوند، ممکن است عرفی شکل بگیرد که کاهش قیمت‌ها را غیراخلاقی تلقی کند.

پوزنر (۲۰۱۴) نکته‌ای را بیان می‌کند که برای پژوهش حاضر بسیار کلیدی است، وی معتقد است انتخاب میان بازار آزاد و تنظیم‌گری دولتی به‌ندرت به‌معنای انتخاب میان آزادی کامل بازار و تنظیم‌گری دولتی مطلق است. در عوض، انتخاب اصلی بین دو نوع کنترل عمومی است: ۱- نظام حقوقی کامن‌لا^۱ (که اجرای قراردادهای را به بخش خصوصی و رویه‌های عرفی می‌سپارد)، ۲- نظام اداری مستقیم

1. Common law

دولت که به طور فعالانه بر قراردادهای نظارت می‌کند. انتخاب میان این دو روش می‌بایست بر اساس سنجش نقاط ضعف و قوت آن‌ها در هر بستر خاص صورت بگیرد. در واقع پوزنر (۲۰۱۴) استدلالش این است که حالت حدی تنظیم‌گری یا بازار آزاد وجود ندارد. در برخی موارد رویه‌های عرفی و داوری خصوصی‌تر بهتر و در برخی دیگر قوانین سخت‌گیرانه دولتی؛ اما دولت هم باید برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ها و ناکارایی‌های عرفی مداخله کند. اگرچه طرفداران اقتصاد بازار آزاد به کارایی سازوکارهای خودتنظیمی اعتقاد دارند؛ اما در صنعت نفت، بدون دخالت دولت، بسیاری از مشکلات مانند انتقال فناوری و حفاظت از محیط زیست حل نخواهند شد. در همین راستا ویکینسون و لاکدام (۲۰۱۸) استدلال می‌کنند که بازارها نه ساختارهایی خودجوش بلکه میدان‌هایی از قدرت اجتماعی هستند که از طریق تعامل هنجارهای حقوقی، کنش‌های سیاسی و روابط اقتصادی شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند. اقتصاد بازار سرمایه‌داری که اغلب آن را طبیعی می‌پندارند، در واقع یک ساختار حقوقی - سیاسی است که تحت تأثیر روابط قدرت قرار دارد (Wilkinson & Lokdam, 2018). رابرتس (۲۰۲۰) همین تمایز را با ادبیات دیگری مطرح کرده است. وی بیان می‌دارد که آیا باید به توافقات به‌عنوان ابزار قراردادی^۱ نگریست که بین دولت و طرف مقابل انجام می‌شود و تنها با توافق طرفین و مطابق با اصول کلی قراردادهای قابل اصلاح است، یا اینکه این ابزار را می‌توان یک سند تنظیم‌گری^۲ تلقی کرد که دولت می‌تواند به‌صورت یک‌جانبه و در چهارچوب اختیارات حاکمیتی خود آن را اصلاح کند (Roberts, 2020).

حق حاکمیتی دولت‌ها بر منابع طبیعی، مالکیتی علی‌الذم را برای آن‌ها ایجاد کرده است که باعث می‌شود چالش‌های زیست‌محیطی ایجاد شود. از سوی دیگر، واگذاری منابع طبیعی به بنگاه‌های اقتصادی نیز به طریق دیگری محیط زیست را تخریب می‌کند. بارال^۳ (۲۰۱۶) نشان می‌دهد که اصول متعارف حاکمیت ملی بر منابع طبیعی در تعامل با دغدغه‌های زیست‌محیطی دستخوش تغییر شده و حقوق بین‌الملل اکنون به دنبال ایجاد تعادل بین کنترل ملی و الزامات جهانی است. مطالعه وینوآلس^۴ (۲۰۱۶) و مورگرا و کولوسی^۵ (۲۰۱۶) نشان می‌دهند که اغلب معاهدات

1. contractual instruments
2. Regulatory instrument
3. Barral
4. Viñuales
5. Morgera & Kulovesi

سرمایه‌گذاری بیشتر بر حمایت از سرمایه‌گذاران تأکید دارد، به‌نحوی که تلاش دولت‌ها برای انتقال فناوری را به‌راحتی به چالش می‌کشد. حقوق رقابت یکی دیگر از مسائلی است که باید در قراردادهای نفتی مورد توجه قرار گیرد. بوتِه^۱ (۲۰۱۹) توضیح می‌دهد که حقوق رقابت یک موضوع میان‌رشته‌ای اقتصاد، حقوق و سیاست است. چراکه در حقوق رقابت از این بحث می‌شود که:

- ۱- قدرت سیاسی چگونه باید در جهت تنظیم و بازتوزیع قدرت بازار استفاده شود.
- ۲- قدرت بازار نه تنها برای کسب رانت اقتصادی ممکن است به‌کار رود بلکه می‌تواند برای اعمال نفوذ سیاسی نیز به‌کار می‌رود.
- ۳- اجرای قوانین رقابت خود یک فرایند سیاسی است.

تحلیل تنظیم‌گری دولتی و نظم خودجوش نشان می‌دهد که هرچند بازارها می‌توانند سازوکارهای خودتنظیمی داشته باشند؛ اما در صنایع راهبردی مانند نفت و گاز، مداخله دولت برای جلوگیری از انحصارات، حفاظت از محیط زیست و انتقال فناوری ضروری است. انتخاب میان رویکردهای تنظیم‌گری یا بازار آزاد، تأثیر مستقیمی بر ساختار قراردادهای نفتی دارد. اگر این قراردادها صرفاً تابع منطق بازار باشند، ممکن است منافع کشور میزبان در بلندمدت تأمین نشود. ازسوی دیگر، مداخلات بیش از حد دولت نیز می‌تواند مانع از سرمایه‌گذاری و توسعه شود؛ بنابراین، لازم است قراردادهای نفتی در چهارچوبی تحلیل شوند که میان حفظ منافع ملی، جذب سرمایه‌گذاری و جلوگیری از انحصار فناوری، تعادل برقرار کند.

۴-۱. حکمرانی انرژی

حکمرانی انرژی به مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی، سیاست‌گذاری‌ها و تعاملات بین بازیگران مختلف در حوزه انرژی اشاره دارد که به تنظیم، مدیریت و توزیع منابع انرژی می‌پردازد. این حکمرانی در سطح ملی به سه مدل متمرکز، غیرمتمرکز و ترکیبی تقسیم می‌شود. در مدل متمرکز، دولت نقش اصلی را در مدیریت و سیاست‌گذاری انرژی ایفا می‌کند که این امر امکان حفاظت از محیط زیست، سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و انتقال بهتر فناوری را فراهم می‌سازد؛ اما می‌تواند با دیوان‌سالاری و هزینه‌های بالا همراه باشد. درمقابل، مدل غیرمتمرکز بر تصمیم‌گیری محلی و نقش بیشتر بخش خصوصی تأکید دارد؛ اما ممکن است با فقدان هماهنگی و چالش‌های زیست‌محیطی مواجه شود. حکمرانی ترکیبی تلاش می‌کند با ترکیب

مزایای دو مدل، توازی بین نقش دولت و بخش خصوصی ایجاد کند که ضمن بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری خصوصی، از منافع تنظیم‌گری دولتی نیز برخوردار باشد، هرچند ممکن است با چالش‌هایی مانند تعارض منافع عمومی و خصوصی و احتمال بروز رانت و فساد همراه باشد (Wiseman, 2023). در سطح بین‌المللی، حکمرانی انرژی به اقدامات جمعی جهانی برای مدیریت منابع انرژی و ارائه خدمات آن اطلاق می‌شود (Van de Graaf & Colgan, 2016). باین‌حال، تعارض منافع ملی و جهانی و تخطی برخی دولت‌ها از تعهدات بین‌المللی از چالش‌های اساسی این حوزه است (Florini & Sovacool, 2009). حکمرانی انرژی بر ترتیبات تعاملی میان بازیگران مختلفی که منافع متضاد اما وابسته به یکدیگر دارند استوار است، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک قادر به تحمیل راه‌حل خود نیستند؛ اما در صورت عدم همکاری، همگی متضرر خواهند شد (Knodt & Kemmerzell, 2022).

بررسی حکمرانی انرژی نشان می‌دهد که این حوزه نه کاملاً تحت کنترل دولت است و نه کاملاً به بازار سپرده شده بلکه یک ترکیب پیچیده از تنظیم‌گری دولتی و مکانیسم‌های بازار را شامل می‌شود. در نمونه بریتانیا، سازمان نفت و گاز (OGA) به‌عنوان نهاد دولتی، بر اعطای مجوزها، نظارت بر فعالیت‌های حفاری و کنترل بهره‌برداری از منابع نفت و گاز نظارت دارد (Gordon, 2014). این ساختار نشان می‌دهد که حتی در اقتصادهای بازارمحور، دولت همچنان نقش کلیدی در مدیریت انرژی ایفا می‌کند و حکمرانی انرژی صرفاً به رقابت و بازار واگذار نشده است. این مداخله دولتی، نه صرفاً پاسخی به شکست بازار بلکه بخشی از یک چهارچوب گسترده‌تر برای تنظیم روابط اقتصادی و حفظ منافع عمومی است. طبق دیدگاه پوزنر (۲۰۱۴)، مسئله اصلی در تنظیم‌گری، نه انتخاب میان دولت و بازار، بلکه دستیابی به تنظیم‌گری بهینه است.

تنظیم‌گری‌ای بهینه است که:

- ۱- هزینه اجرای آن کمتر از منافع آن باشد.
- ۲- اطلاعات را به‌درستی پردازش کند و مبتنی بر داده‌های واقعی باشد.
- ۳- باید ترکیب مناسبی از مقررات پیشا - رویداد^۱ و مقررات پسا - رویداد^۲ باشد.
- ۴- نباید انعطاف‌پذیری بازار را بیش از حد کاهش دهد.
- ۵- باید مستقل از نفوذهای سیاسی باشد.

1. Ex-ante

2. Ex-post

بنابراین، مسئله اصلی در حکمرانی انرژی، ایجاد توازنی بین مداخله دولت و آزادی بازار است که بتواند ضمن حفظ منافع عمومی، کارایی اقتصادی را نیز تضمین کند.

حکمرانی انرژی و اقتصاد سیاسی هر دو به مسئله اساسی «توازن میان دولت و بازار» می‌پردازند؛ اما از دو منظر متفاوت آن را بررسی می‌کنند. اقتصاد سیاسی بر این تمرکز دارد که چه کسانی، یعنی دولت یا بازار، بر سیاست‌های انرژی تسلط دارند، درحالی‌که حکمرانی انرژی نشان می‌دهد که این قدرت از طریق چه سازوکارهایی، نظیر قوانین، قراردادهای تنظیم‌گری یا بازار آزاد، اعمال می‌شود. در واقع، حکمرانی انرژی بستری است که در آن منازعات اقتصاد سیاسی میان دولت و بازار جریان پیدا می‌کند. یکی از عرصه‌های اصلی این منازعه، تنظیم‌گری دولتی در برابر نظم خودجوش بازار آزاد در بخش انرژی است که مستقیماً بر سیاست‌های انرژی کشورها و شکل‌گیری مدل‌های متفاوت حکمرانی انرژی تأثیر می‌گذارد. تحلیل «اقتصاد سیاسی قراردادهای نفتی» بدون در نظر گرفتن ساختارهای حکمرانی انرژی ناقص خواهد بود. مدل‌های حکمرانی انرژی تعیین می‌کنند که دولت‌ها چگونه این تعارض را مدیریت کرده و چه سطحی از کنترل را حفظ یا به بازار واگذار می‌کنند. از این رو، برای درک بهتر تأثیر ماهیت قانون بر قراردادهای نفتی، باید هر دو مفهوم اقتصاد سیاسی و حکمرانی انرژی را به صورت ترکیبی بررسی کرد. در این چهارچوب، آنچه اهمیت دارد، «دستیابی به تنظیم‌گری بهینه» است، به گونه‌ای که ضمن حفظ کارایی اقتصادی، منافع عمومی نیز تأمین شود. لازم به ذکر است که اگرچه مفهوم حکمرانی انرژی طیفی از منابع و ساختارهای نهادی مرتبط با نفت، گاز، برق و انرژی‌های تجدیدپذیر را دربرمی‌گیرد، با این حال تمرکز اصلی این پژوهش بر حوزه نفت و نقش دولت و بازار در قراردادهای نفتی است که شامل طراحی چهارچوب‌های حقوقی می‌شود. از این رو، سایر حوزه‌های انرژی مانند توزیع برق یا سیاست‌های قیمت‌گذاری انرژی مصرفی، از دامنه این پژوهش خارج‌اند و موضوع تحلیل نبوده‌اند.

پیش از بررسی پیشینه پژوهش لازم است که از چهار رکن مبانی نظری جمع‌بندی‌ای ارائه شود. چهار محور اصلی مبانی نظری این پژوهش - ساختار قراردادهای نفتی، رویکرد اقتصاد سیاسی، تفسیرهای مختلف از ماهیت قانون، و مفهوم حکمرانی انرژی - مبانی فکری و تحلیلی لازم برای صورت‌بندی مسئله پژوهش را فراهم می‌آورند. مرور این مباحث نشان می‌دهد که قراردادهای نفتی نه تنها ابزارهای حقوقی و اقتصادی صرف نیستند بلکه بازتابی از منازعه نهادی میان دولت، جامعه و قانون در چهارچوب حکمرانی انرژی‌اند. رویکرد اقتصاد سیاسی به ما

می‌آموزد که قراردادهای در خلأ شکل نمی‌گیرند بلکه در بستر روابط قدرت میان دولت و بازار و در قالب نهادهای حقوقی تعریف می‌شوند. بحث ماهیت قانون نشان داد که تفاوت در تلقی از قانون - چه به‌مثابه نظم خودجوش عرفی و چه به‌مثابه ابزار تنظیم‌گری دولت - می‌تواند به شکل‌گیری قراردادهایی کاملاً متفاوت منجر شود. مفهوم حکمرانی انرژی نیز این تعادل نهادی را در سطح عملیاتی و سیاست‌گذاری توضیح می‌دهد. پژوهش حاضر با تلفیق این چهار بعد، مدلی ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد ساختار قراردادهای نفتی در ایران، نه حاصل الزامات اقتصادی صرف بلکه تابعی از تعادل نهادی میان دولت، جامعه و ماهیت قانون است. این پژوهش تلاش می‌کند با بهره‌گیری از نظریه بازی نهادی، نشان دهد که چگونه تغییر در هر کدام از این محورها (مثلاً افزایش مداخله دولت یا عرفی‌شدن قانون) می‌تواند مسیر تعادل نهادی و در نتیجه شکل قرارداد را دگرگون سازد.

۱-۵. پیشینه پژوهش

تحول صنعت نفت ایران و بهینه‌سازی قراردادهای نفتی همواره یکی از مباحث مهم در سیاست‌گذاری انرژی کشور بوده است. بر اساس بندهای ۱۴ و ۱۵ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، تأکید ویژه‌ای بر توسعه ظرفیت‌های تولید و بهره‌برداری صیانتی از منابع نفتی شده است. در این راستا، قراردادهای نفتی زمانی می‌توانند بهینه باشند که در چهارچوب این اصول طراحی شوند (درخشان، ۱۳۹۳). بررسی سوابق قراردادهای نفتی ایران نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از قراردادهای نفتی بیشتر بر افزایش درآمدهای ارزی متمرکز بوده‌اند و موضوعاتی همچون مالکیت ملی، انتقال فناوری و توانمندسازی داخلی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مسئله وابستگی صنعت نفت ایران به شرکت‌های خارجی را تداوم بخشیده است (درخشان، ۱۳۹۲). به گفته درخشان و تکلیف (۱۳۹۴)، توسعه فناوری در صنعت نفت ایران زمانی مؤثر خواهد بود که ظرفیت داخلی برای جذب فناوری، تربیت نیروی انسانی متخصص و مدیریت بهینه قراردادها فراهم شود. در غیراین صورت، وابستگی به شرکت‌های خارجی بدون فراهم‌آوردن این پیش‌نیازها، نه تنها موجب توسعه پایدار نخواهد شد، بلکه وابستگی را تشدید خواهد کرد.

از منظر حقوقی، مطالعات نشان داده‌اند که رویه‌های داوری بین‌المللی نقش مهمی در حل اختلافات ناشی از قراردادهای نفتی و شکل‌گیری اصول حقوقی در این حوزه داشته‌اند. این رویه‌ها اگرچه نتوانسته‌اند مانع از بروز اختلافات جدید شوند؛ اما

به کاهش مناقشات و تنظیم بهتر قراردادهای نفتی کمک کرده‌اند (بهدادی‌نیا و دیگران، ۱۴۰۲). در همین راستا، بررسی قراردادهای جدید نفتی ایران (IPC) نشان می‌دهد که این مدل با هدف افزایش ظرفیت تولید، بهینه‌سازی بهره‌برداری از میادین نفت و گاز، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری طراحی شده است. این قراردادها نسبت به مدل‌های پیشین مانند بیع متقابل، انعطاف‌پذیری بیشتری دارند و امکان مشارکت طولانی‌مدت شرکت‌های خارجی را فراهم می‌کنند؛ اما همچنان حاکمیت و مالکیت دولت بر منابع نفتی حفظ شده است (نیکبخت و موسوی، ۱۳۹۴).

یافته‌های پژوهشی در زمینه کارایی مدل‌های قراردادی حاکی از آن است که قراردادهای بیع متقابل به دلیل محدودیت‌های ساختاری و نبود انگیزه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری بلندمدت، کارایی کمتری نسبت به قراردادهای مشارکت در تولید دارند. در مدل مشارکت در تولید، تقسیم ریسک و هزینه‌ها به گونه‌ای است که انگیزه سرمایه‌گذاران را افزایش می‌دهد (بهمئی و فرح مهرابی، ۱۳۹۳). در این میان، برخی مطالعات به ماهیت دوگانه قراردادهای نفتی پرداخته‌اند؛ به عنوان مثال، امین‌زاده و نصراللهی (۱۳۹۹) استدلال می‌کنند که این قراردادها، به دلیل ارتباط مستقیم با منافع عمومی و حضور دولت به عنوان طرف قرارداد، ویژگی‌های قراردادهای اداری را دارند؛ با این حال، از آنجایی که شامل شروط قراردادی و اصول آزادی قراردادهای نیز می‌شوند، عناصری از حقوق خصوصی را نیز در خود جای داده‌اند. دیدگاهی مشابه توسط رازی^۱ (۲۰۲۱) مطرح شده است که قراردادهای نفتی را به عنوان توافقاتی با ماهیت ترکیبی از عناصر حقوق عمومی و خصوصی معرفی می‌کند.

تجارب بین‌المللی نیز در زمینه اصلاح قراردادهای نفتی حائز اهمیت است. قانون نفت ۲۰۲۲ ویتنام، با اعمال تغییراتی در انعطاف‌پذیری قراردادهای، فرایند انتخاب پیمانکاران و ایجاد انگیزه‌های سرمایه‌گذاری، تحولات اساسی در این زمینه ایجاد کرده است. این قانون با کاهش محدودیت‌ها و افزایش مشوق‌های سرمایه‌گذاری بر اساس سطح ریسک پروژه‌ها، تلاش کرده است زمینه مناسبی برای انتقال فناوری فراهم کند.^۲ تجربه ویتنام نشان می‌دهد که ایجاد چهارچوب‌های قانونی دقیق و مشوق‌های هدفمند می‌تواند به تسهیل فرایند انتقال فناوری در قراردادهای نفتی

1 Radhi

2 <https://www.freshfields.com/en-gb/our-thinking/knowledge/insight/2023/the-petroleum-law-2022--oiling-the-wheels-of-progress/>

کمک کند.

از منظر مالی، دیباوند و همکاران (۱۳۹۷) نشان داده‌اند که مدل قرارداد نفتی جدید ایران نسبت به بیع متقابل، از لحاظ توزیع منافع و ساختار مالی بهینه‌تر است. در حوزه انتقال فناوری، موسایی (۲۰۱۸) معتقد است که این فرایند نباید صرفاً به انتقال دانش فنی محدود شود بلکه باید فرایندهای تصمیم‌گیری، زیرساخت‌های فنی و مهارت‌های عملیاتی را نیز شامل شود. اصغری و رخشانی‌کیا (۲۰۱۳) نیز بر این باورند که وابستگی کشورهای تولیدکننده نفت به فناوری‌های خارجی، یکی از عوامل کلیدی در شکاف درآمدی میان این کشورها و شرکت‌های بزرگ نفتی است.

همچنین، مطالعات متعدد نشان داده‌اند که عدم اجرای صحیح تعهدات قراردادی و ضعف در نظارت، موجب شده است که انتقال فناوری در ایران به‌طور کامل محقق نشود (ربیعی و دیگران، ۱۴۰۲). در همین راستا، امامی میبیدی و هادی (۱۳۹۶)، چالش‌های انتقال فناوری را بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که نبود برنامه مشخص برای آموزش نیروی انسانی داخلی و عدم تضمین تعهدات طرف خارجی، از مهم‌ترین موانع این فرایند محسوب می‌شوند. یافته‌های محمدی و همکاران (۱۳۹۶) نیز نشان می‌دهد که قراردادهای نفتی جدید ایران، در صورت اجرای صحیح، می‌تواند نوآوری در صنعت نفت ایران را تقویت کند و جذب سرمایه خارجی را بهبود بخشد.

بررسی مطالعات اخیر نیز بیانگر آن است که قراردادهای مشارکتی و خدماتی به دلیل بهره‌مندی از ابزارهای متعدد، ظرفیت بیشتری برای تحقق انتقال فناوری دارند، درحالی‌که قراردادهای امتیازی عمدتاً بر منافع مالی متمرکز بوده و تعهدات کمتری در زمینه انتقال فناوری دارند (نوروزی، ۱۳۹۷). باین‌حال، مطالعاتی همچون پژوهش خطیبی عقدا و همکاران (۱۴۰۲) نشان می‌دهد که نبود ضمانت‌های اجرایی کافی و کلی‌گویی تعهدات قراردادی، مانع از تحقق کامل فرایند یادگیری و انتقال فناوری شده است. عامری (۱۳۹۶) نیز تأکید دارد که مدل شرکت عملیاتی مشترک، به شرط نظارت مناسب، می‌تواند نقشی مؤثر در بهبود فرایند انتقال فناوری ایفا کند.

پژوهشی که توسط امین‌زاده و نصراللهی (۱۳۹۹) انجام شده است، بیانگر آن است که قراردادهای نفتی ایران ترکیبی از ویژگی‌های قراردادهای اداری و خصوصی را دربرمی‌گیرند. از آنجاکه این قراردادها با مشارکت نهادهای حقوق عمومی (دولت) منعقد می‌شوند و تأثیر مستقیمی بر منافع عمومی دارند، اغلب در دسته قراردادهای اداری طبقه‌بندی می‌شوند پژوهشی که توسط بیدآبادی و همکاران (۲۰۲۳) انجام شده است، نشان می‌دهد که فرایند انتقال فناوری در صنعت نفت ایران با چالش‌های

اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مواجه است. علاوه بر این، نبود نظارت کافی و ضعف در توسعه زیرساخت‌ها از موانع اساسی در تحقق مؤثر انتقال فناوری در این صنعت محسوب می‌شوند. پژوهشی که توسط نوروزی (۱۳۹۴) انجام شده است، نشان می‌دهد که اگرچه قراردادهای بیع متقابل در ایران از ظرفیت بالایی برای انتقال فناوری برخوردارند؛ اما به دلیل کاستی‌هایی در نظارت و ضعف در تعهدات اجرایی، این فرایند به‌طور کامل عملی نشده است.

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که اغلب پژوهش‌ها در حوزه قراردادهای نفتی ایران، بر جنبه‌های اقتصادی، حقوقی و فناوری متمرکز بوده‌اند؛ به‌ویژه بر مسائلی چون ساختار مالی قراردادها، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، کارایی مدل‌های قراردادی، و چالش‌های انتقال فناوری. اگرچه این مطالعات به‌ویژه در دهه اخیر، گام‌هایی مهم در تحلیل قراردادهای نفتی برداشته‌اند؛ اما کمتر پژوهشی به بررسی بنیان‌های نهادی و ماهیت قانون در شکل‌گیری این قراردادها پرداخته است. به‌عبارت‌دیگر، ابعاد بنیادین مرتبط با تعامل میان ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه و ماهیت قانون و تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری تعادل‌های نهادی و الگوهای قراردادی، در ادبیات موجود مغفول مانده است. این در حالی است که بررسی تطبیقی نظریات حکمرانی انرژی، اقتصاد سیاسی و تفسیرهای گوناگون از قانون، نشان می‌دهد که نوع تلقی از قانون - اعم از نظم عرفی یا ابزار حاکمیتی - می‌تواند به ظهور ساختارهای متفاوتی از قراردادهای نفتی منجر شود. پژوهش حاضر درصدد است تا با بهره‌گیری از نظریه بازی نهادی و رویکرد اقتصاد سیاسی حقوق، این خلأ را پر کرده و نشان دهد که ساختار قراردادهای نفتی ایران، بازتابی از تعادل نهادی میان دولت، جامعه و قانون است. این رویکرد، امکانی برای تحلیل سیستمی و پویا فراهم می‌آورد که در آن، تغییر در ماهیت قانون یا ظرفیت نهادی بازیگران می‌تواند مسیر تعادل‌های حکمرانی و مدل قراردادی را دگرگون سازد.

۲. الگوی پژوهش

امروزه در صحنه اقتصاد، حقوق و سیاست بین‌الملل، دیگر تنها دولت‌ها نقش‌آفرین نیستند بلکه بازیگران اقتصادی و سازمان‌های خصوصی و عمومی نیز تأثیرگذاری چشم‌گیری دارند (Froese, 2019). در چنین فضایی، نظریه بازی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین چهارچوب‌های تحلیل روابط راهبردی، جایگاه مهمی در علوم اجتماعی و انسانی یافته است. این نظریه که پس از انتشار کتاب «نظریه بازی و رفتار اقتصادی»

نویمان و مورگنسترن^۱ (۲۰۰۷) [۱۹۴۴] مورد توجه قرار گرفت، به مطالعه تعاملات راهبردی میان افراد و گروه‌ها و تحلیل رفتارهای مبتنی بر منافع متقابل می‌پردازد. در حوزه تحلیل نهادی، نظریه بازی ابزار ارزشمندی برای درک نحوه شکل‌گیری، پایداری و تحول نهادها به‌شمار می‌رود. پنارد^۲ (۲۰۰۸) استدلال می‌کند که نظریه بازی به فهم منطق نهفته در بسیاری از نهادهای خصوصی و عمومی، از جمله قراردادهای کمک می‌کند. افزون‌براین، امبروسینو^۳ (۲۰۱۳) نشان داده است که این نظریه می‌تواند چگونگی شکل‌گیری خودجوش نهادها را نیز توضیح دهد، رویکردی که در نظریه‌های تکامل تدریجی نهادها مطرح شده و در بحث منشأ شکل‌گیری قانون در پژوهش حاضر محل توجه بوده است.

ه‌دوین^۴ (۲۰۱۷) پا را فرتر گذاشته و استدلال می‌کند که نهادها صرفاً الگوهای رفتاری ناشی از مشوق‌ها نیستند بلکه خود بازی‌های قاعده‌مند مبتنی بر پایه درک مشترک، آگاهی و عقلانیت شکل می‌گیرند. این دیدگاه با تحلیل آئوکی^۵ (۲۰۱۰) - از پیشگامان تحلیل نهادی مبتنی بر نظریه بازی - همسو است؛ زیرا وی معتقد است که نظریه بازی می‌تواند نه تنها از تحلیل‌های فردگرایانه فراتر رود بلکه قادر است کنش جمعی، باورهای مشترک، و قواعد نهادی را نیز در قالب تعادل‌های پایدار بررسی کند. در این راستا، میروسکی^۶ (۱۹۸۶) نیز معتقد است که نهادها نه تنها مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی هستند که افراد در آن‌ها کنش می‌کنند بلکه خود نتایج تعادلی حاصل از بازی‌های پیچیده اقتصادی و اجتماعی است.

بنابراین، نظریه بازی به عنوان چهارچوبی برای مدل‌سازی پویایی‌های نهادی، قادر است نشان دهد که نهادها چگونه از طریق تعاملات راهبردی میان بازیگران شکل گرفته و در طول زمان تثبیت می‌شوند. این رویکرد، برخلاف مدل‌های فردگرایانه، پویایی‌های اجتماعی، باورهای مشترک و ساختارهای نهادی را هم‌زمان مورد توجه قرار می‌دهد. از این رو در پژوهش حاضر از این روش بهره برده‌ایم. برای مدل‌سازی از الگوی عجم‌اوغلو و رایبسون^۷ (۲۰۲۳) استفاده می‌کنیم. این الگو، پیش‌ازین در ادبیات داخلی مورد استفاده مطالعات جدید نظیر رعنائی و همکاران

1. Von Neumann & Morgenstern
2. Pénard
3. Ambrosino
4. Hédoïn
5. Aoki
6. Mirowski
7. Acemoglu & Robinson

(۱۴۰۳، ۲۰۲۴) و شهنازی و همکاران (۱۴۰۳) بوده است. نسخه اولیه این الگو مربوط به مطالعه عجم‌اوغلو و همکاران است که تلاش کرده‌اند تعادل‌های مختلف اقتصاد سیاسی را بر اساس تعامل میان دولت و جامعه صورت‌بندی کنند. سه تعادل ممکن از تعامل دولت و جامعه می‌توان انتظار داشت: دولت مستبد و جامعه ضعیف، جامعه قوی و دولت ضعیف، و در نهایت تعادل جامعه قوی و دولت فراگیر. رعنائی و همکاران (۱۴۰۳، ۲۰۲۴) تلاش کرده‌اند که این الگو را با استفاده از شواهد تجربی، و افزودن ایده تناسب نهادی به آن، برای ایران به کار بگیرند. ایشان، با استفاده از این چهارچوب نظری، تاریخ معاصر را از منظر پویایی‌های نهادهای اجتماعی و سیاسی تحلیل کرده‌اند؛ اما تمرکز آن‌ها بیشتر بر تبیین تاریخی تحولات بوده است و نه ماهیت قانون. همچنین شهنازی و همکاران (۱۴۰۳) این الگو را در قالب تطابق نهاد و سازمان به کار گرفته‌اند و آن را برای هدفمندسازی یارانه‌ها در ایران استفاده کرده‌اند؛ اما تمرکز آن‌ها بر سیاست‌گذاری اقتصادی و اصلاحات تدریجی بوده و از تحلیل نهادی حقوقی فاصله دارد. در کنار این نوآوری‌ها، در پژوهش حاضر سعی شده است مطابق با اهداف مسئله، دو نوآوری در این الگو ایجاد شود.

پرسشی که در ابتدای مدل‌سازی باید به آن توجه کرد این است که ساختارهای حکمرانی چگونه تطور می‌یابند و نقش قانون در این فرایند چیست؟ پویایی‌های حکمرانی از تعامل میان دولت و جامعه و نوع تنظیم‌گری‌ای که میان آن‌ها وجود دارد ناشی می‌شود. در این میان، قانون یک متغیر کلیدی است که میزان رشد و تکامل دولت و جامعه را در این تعامل و برهم‌کنش تعیین می‌کند. برهم‌کنش دولت و جامعه خود موجودیت سوم و هویت مستقلی است که قابل فروکاست به هیچ‌یک از این دو نیست (رعنائی و دیگران، ۱۴۰۳)، از این‌رو تنظیم‌گری و حکمرانی را باید به عنوان یک متغیر مستقل لحاظ کرد، این نخستین نوآوری نسبت به الگوی پایه عجم‌اوغلو و رایبسون است.

پس از اینکه نشان داده شد حکمرانی به چه شکلی در طی زمان بین نظم بازارمحور و تنظیم‌گری دولتی تکامل می‌یابد، به این مسئله پرداخته می‌شود که قانون عامل تعیین‌کننده‌ای است که دولت و جامعه به‌سوی یک نظام بازاری محض یا تنظیم‌گری دولتی کامل حرکت می‌کند. افزودن، قانون به تعاملات حکومت - جامعه، نوآوری دوم پژوهش حاضر نسبت به عجم‌اوغلو و رایبسون (۲۰۲۳) می‌باشد. پس، پژوهش حاضر در دو مرحله الگوی موردنظر خود را توضیح می‌دهد: ۱- پویایی حکمرانی، ۲- نقش قانون در این پویایی.

حکومت و جامعه با یکدیگر در حال بازی کردن هستند. هر دو دارای ظرفیت‌های مشخصی هستند که متناسب با اهداف خود سعی می‌کنند برای ارتقای این ظرفیت‌ها، منابع مختلف را به کار گرفته و ظرفیت‌های خویش را ارتقاء دهند. در این الگو، «ظرفیت حکومت» به توانایی نهادی دولت برای طراحی و اجرای سیاست‌های عمومی، تنظیم‌گری مؤثر، و تضمین ثبات حکمرانی اشاره دارد. این مفهوم با تعریفی که سويفر^۱ (۲۰۱۶) و هوپلت و همکاران^۲ (۲۰۲۲) از توان سیاست‌گذاری دولت ارائه کرده‌اند هم‌راستا است. از سوی دیگر، «ظرفیت جامعه» ناظر به سطح سازمان‌یافتگی نیروهای اجتماعی، توان کنش‌گری نهادهای مدنی، قابلیت مشارکت عمومی در سیاست‌سازی، و ظرفیت نظارت اجتماعی بر حکومت است. این دو ظرفیت در مدل به‌عنوان متغیرهای درون‌زا عمل کرده و از طریق تعامل با ماهیت قانون، ساختار تعادلی حکمرانی را شکل می‌دهند. روابط (۱) و (۲) ظرفیت‌های حکومت و جامعه را نشان می‌دهد:

$$x_t = x_{t-\Delta} + i_t^x \Delta - \delta \Delta \quad (1)$$

$$s_t = s_{t-\Delta} + i_t^s \Delta - \delta \Delta \quad (2)$$

که در آن:

x_t : ظرفیت جامعه، s_t : ظرفیت دولت، i_t^x : سرمایه‌گذاری جامعه برای ارتقای ظرفیت خویش، i_t^s : سرمایه‌گذاری دولت برای ارتقای ظرفیت خویش، δ : استهلاک ظرفیت‌های جامعه و حکومت، Δ : طول دوره موردنظر، می‌باشد. فرض الگو این است که دولت و جامعه برای افزایش ظرفیت‌های خود با صرفه‌های ناشی از مقیاس (γ) مواجه هستند، به قسمی که برای ارتقای ظرفیت از یک آستانه معین به بعد، با هزینه کمتری مواجه خواهند شد. به عبارت دیگر، ظرفیت اگر به یک حد معین برسد، بعد از آن دولت و جامعه راحت‌تر می‌توانند ظرفیت خود را ارتقا دهند. حکومت و جامعه از جنبه‌های مختلفی با یکدیگر رقابت دارند، هر یک تلاش می‌کنند که خود در بازی برنده شوند. حکومت و جامعه تلاش می‌کنند روابط ۳ و ۴ را به حداکثر برسانند:

$$H(x_t - s_t) - \Delta \cdot C_x(x_t, x_{t-\Delta}) \quad (3)$$

$$H(s_t - x) - \Delta \cdot C_s(s_t, s_{t-\Delta}) \quad (4)$$

در این روابط، H احتمال برنده شدن هریک را نشان می‌دهد و C میزان هزینه سرمایه‌گذاری‌ای است که هریک برای ارتقای ظرفیت خویش انجام داده‌اند. با

1. Soifer

2. Howlett & et al.

دنباله‌ای از $\{x_{k\Delta}^*, s_{k\Delta}^*\}_{k=0}^{\infty}$ یک تعادل پویا (نش) وجود خواهد داشت، به نحوی که با توجه به $x_{(k-1)\Delta}^*$ معین، $x_{k\Delta}^*$ بهترین واکنش به $s_{k\Delta}^*$ می‌باشد و بالعکس. در نتیجه، سه تعادل نش مجانبی (محلی) باثبات^۱ شکل خواهد گرفت که در روابط (۵) مشخص است:

$$\begin{aligned} 1. x^* &= s^* = 1. \\ 2. x^* &= 0, s^* \in (\gamma_s, 1). \\ 3. x^* &\in (\gamma_x, 1), s^* = 0. \end{aligned} \quad (5)$$

نوآوری پژوهش حاضر نسبت به الگوی عجم‌اولگو و رایینسون (۲۰۲۳) و همچنین پژوهش‌های داخلی که از این الگو استفاده کرده‌اند در این است که در معادلات رشد ظرفیت حکومت و جامعه، عنصر «ماهیت قانون، تنظیم‌گری و حکمرانی» را نیز گنجانده است. روابط (۶) و (۷) این معادلات را نشان می‌دهند:

$$\dot{x} = \max\{(C'_x)^{-1} \cdot [h(x-s) \cdot (1 + \beta_x L_x) - \max\{\gamma_x - x, 0\}], 0\} - \delta \quad (6)$$

$$\dot{s} = \max\{(C'_s)^{-1} \cdot [h(s-x) \cdot (1 + \beta_s L_s) - \max\{\gamma_s - s, 0\}], 0\} - \delta \quad (7)$$

که در آن L_x نشان‌دهنده حقوق عرفی (به زبان پوزنر) و بیانگر این ایده است که قانون برآمده از قواعد خودجوش عرفی (به زبان هایک) می‌باشد. بالاتر بودن میزان این متغیر یعنی تنظیم‌گری به‌سوی تنظیم‌گری بازاری محض و کاهش حضور دولت در عرصه حکمرانی و تنظیم‌گری است. L_s بیانگر قدرت تنظیم‌گری و حکمرانی دولتی است که هرچه بیشتر باشد یعنی در نظام موردبحث، دولت سازوکار تنظیم‌گری پُررنگ‌تری را ایفا می‌کند. فرض می‌شود $L_x + L_s = 1$ ، تا بدین شکل به‌بستان میان دو این شیوه حکمرانی و قانون‌گذاری بهتر مشخص شود.

حکمرانی به‌مثابه میدان تعامل حکومت و جامعه که تنظیم‌گری را معین می‌کند به‌صورت رابطه (۸) و (۹) نشان داده می‌شود:

$$z_{t+1} = z_t + g(x_t, s_t, z_t) - \delta z_t \quad (8)$$

$$g(x, s, z) = \frac{1}{1 + \exp(x-s)} - z \quad (9)$$

z_t بیانگر نوع تنظیم‌گری یا حکمرانی در طول زمان است، به نحوی که $0 \leq z \leq 1$ در دو حالت حدی صفر و یک، خودتنظیمی بازار و تنظیم‌گری دولتی در حالت کامل خودش قرار خواهد داشت. $g(\cdot)$ نشان‌دهنده تابع انتقال نوع تنظیم‌گری است، این تابع سیگموئید^۲ نوع تطور حکمرانی و تنظیم‌گری را در طول

۱. به‌دلیل محدودیت، حالات عدم تعادل، و تعادل شکننده را اینجا نیاورده‌ایم.

زمان معین می‌کند:

۱- اگر ظرفیت جامعه از ظرفیت حکومت بیشتر باشد ($x > s$)، این تابع مقدار منفی به خود خواهد گرفت و در نتیجه نوع حکمرانی (Z) کاهش خواهد یافت، و این یعنی تعادل به سوی خودتنظیمی بازاری خواهد بود.

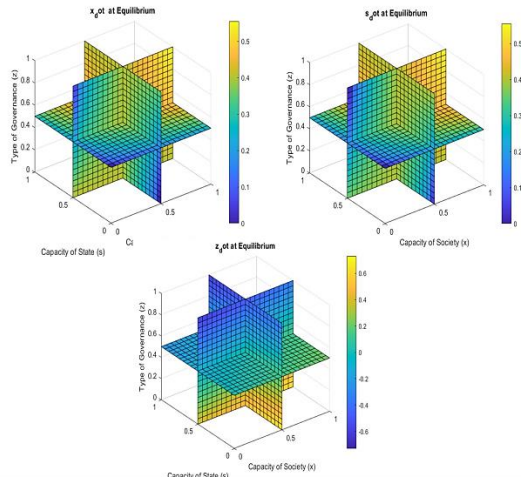
۲- اگر ظرفیت حکومت از ظرفیت جامعه بیشتر باشد ($s > x$)، این تابع مقدار مثبت به خود خواهد گرفت و در نتیجه نوع حکمرانی (Z) افزایش خواهد یافت و این یعنی تعادل به سوی تنظیم‌گری دولتی خواهد بود.

۳- اگر ظرفیت حکومت با ظرفیت جامعه مساوی باشد ($s \approx x$)، این تابع مقدار نزدیک به صفر خواهد شد و در نتیجه نوع حکمرانی (Z) ثابت خواهد ماند و این یعنی تنظیم‌گری بهینه‌ای که پوزنر می‌گفت.

با وجود آنکه امکان مقداردهی متفاوت به تمامی متغیرهای کلیدی مدل وجود دارد، تمرکز این پژوهش بر توازن نهادی میان دولت و جامعه موجب شده است که تنها متغیر «صرفه‌های ناشی از مقیاس» به‌عنوان متغیر کلیدی قابل تغییر در نظر گرفته شود. این متغیر، مطابق با الگوی ارائه‌شده در رعنائی و همکاران (۱۴۰۳)، می‌تواند مقادیری بین صفر تا یک اختیار کند. در حالت توازن میان دولت و جامعه، مقدار این متغیر برای هر دو بازیگر برابر با $0/5$ در نظر گرفته شده است. در فرآیند «جامعه کوتاه‌مدت»، مقدار $0/7$ برای جامعه و $0/5$ برای دولت لحاظ شده که نشان می‌دهد جامعه برای رسیدن به سطح مؤثر از ظرفیت، نیازمند تلاش بیشتری است. در فرآیند معکوس یعنی «دولت کوتاه‌مدت»، این مقادیر به‌صورت عکس در نظر گرفته شده‌اند. متغیر مرتبط با قانون نیز به‌صورت مجزا تعریف شده است و در دو حالت افراطی «تنظیم‌گری دولتی» و «نظم خودجوش بازاری»، به ترتیب مقادیر ۱ و ۰ را به خود اختصاص می‌دهد. در حالت متوازن، مقدار این متغیر برابر با $0/5$ است. هدف از این مقداردهی، تبیین شهودی و ساختاری مدل است، نه ارائه پیش‌بینی‌های عددی دقیق. تعادل‌های ترسیم‌شده در نمودارهای پژوهش حاصل شبیه‌سازی عددی مدل و حل هم‌زمان معادلات رشد ظرفیت دولت و جامعه (روابط ۶ و ۷) و تابع سیگموئید حکمرانی (روابط ۸ و ۹) هستند. مقداردهی اولیه به پارامترها به‌گونه‌ای انتخاب‌شده که ضمن حفظ تقارن تحلیلی، امکان بررسی فرآیندهای متنوع نظری را فراهم آورد. کلیه محاسبات و ترسیم نمودارها با استفاده از نرم‌افزار MATLAB انجام شده و نتایج به‌خوبی نشان‌دهنده شرایطی هستند که در آن، ظرفیت‌های نهادی و نوع حکمرانی در تعادلی پایدار و دینامیکی قرار می‌گیرند.

۳. یافته‌ها و تحلیل نتایج

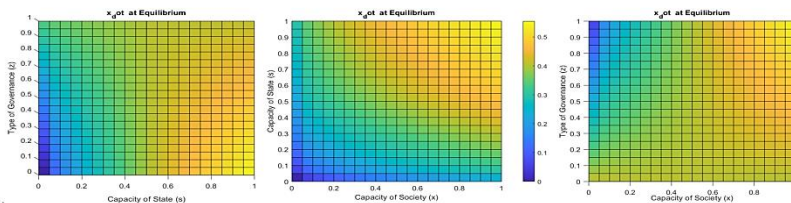
در ابتدا نمودارهای مربوط به پویایی حکمرانی، و پس از آن نمودارهای مربوط به نقش قانون در این پویایی‌ها بررسی خواهیم شد. نمودار (۱) سه نمودار مربوط به تعادل‌های حکومت، جامعه و حکمرانی را نشان می‌دهد. هر کدام از این نمودارها متعلق به حالت تعادلی این سه متغیر است که نشان می‌دهد نرخ پویایی آن متغیر را در مقادیر متفاوت آن دو متغیر دیگر نشان می‌دهد.



منبع: (یافته‌های پژوهش)

نمودار (۱): نمودارهای سه بُعدی حکمرانی، حکومت و جامعه

برای آنکه بتوان درک بهتری از این روابط به دست آورد، هر نمودار به صورت دوجه دو، در صفحه دو بُعدی مقایسه می‌شوند. نمودار (۲) تغییرات مقادیر تعادلی جامعه را نشان می‌دهد.



نمودار (۲): پویایی‌های حکومت، جامعه و حکمرانی در حالت تعادلی جامعه

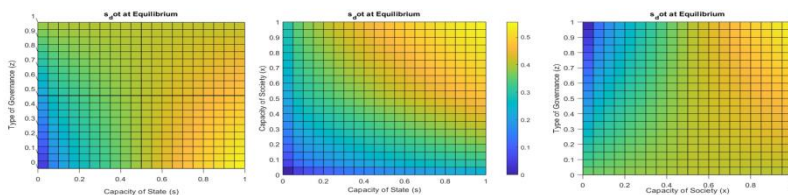
نمودار سمت چپ، پویایی نوع حکمرانی و ظرفیت حکومت، درحالی‌که فرض می‌شود، مقدار ظرفیت جامعه در حالت تعادلی قرار دارد را نشان می‌دهد. نمودار

نشان می‌دهد که افزایش ظرفیت حکومت، فارغ از نوع تنظیم‌گری، ظرفیت جامعه را افزایش خواهد داد؛ طبیعی است که این ظرفیت درحالی که حکمرانی در مقادیر کمتر (یعنی بازار آزاد) باشد، ظرفیت جامعه بیشتر افزایش خواهد یافت. نکته جالب توجه آن است که اگر ظرفیت حکومت کاهش یابد، و حکمرانی نیز به سمت عدم تمرکز (بازار آزاد) برود، ظرفیت جامعه نیز کاهش می‌یابد. این واقعیت نشان‌دهنده آن است که برای داشتن یک جامعه مردم‌سالار، وجود یک دولت تنظیم‌گر و قوی ضروری است.

نمودار وسط، پویایی ظرفیت جامعه و حکومت را درحالی که مقدار ظرفیت جامعه در حالت تعادلی قرار دارد را نشان می‌دهد. این نمودار به‌روشنی نشان می‌دهد که ارتقای ظرفیت جامعه به‌تنهایی کافی نیست بلکه افزایش همزمان ظرفیت حکومت نیز ضروری است. درنهایت نمودار سمت راست، پویایی نوع حکمرانی و ظرفیت جامعه را درحالی که مقدار ظرفیت جامعه در حالت تعادلی قرار دارد نشان می‌دهد. این نمودار نشان می‌دهد افزایش حکمرانی به‌سوی تنظیم‌گری دولتی اگر در مقادیر پایین ظرفیت جامعه باشد باعث تخریب بیشتر ظرفیت جامعه می‌شود؛ اما اگر در مقادیر بالاتر ظرفیت جامعه اتفاق افتد، اتفاقاً تنظیم‌گری دولتی بیشتر، باعث افزایش بیشتر ظرفیت خود جامعه نیز خواهد شد.

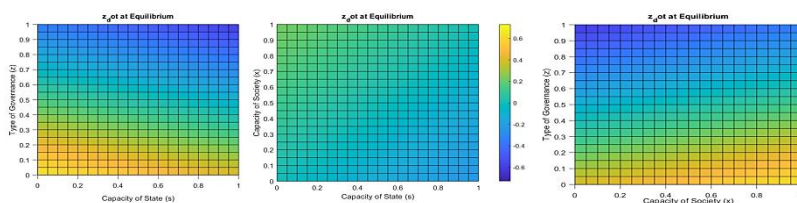
از نمودار ۲ می‌توان چنین نتیجه گرفت:

- ۱- یک دولت تنظیم‌گر و قوی برای پایداری ظرفیت جامعه ضروری است.
 - ۲- ظرفیت حکومت و جامعه باید به‌صورت همزمان رشد کند تا حکمرانی پایدار وجود داشته باشد.
 - ۳- تنظیم‌گری دولتی زمانی اثر مثبت دارد که جامعه به‌حد کافی قوی شده باشد؛ اما در جوامع ضعیف، مداخله زیاد دولت مخرب خواهد بود.
- نمودار (۳) پویایی متغیرها را درحالی که ظرفیت حکومت در مقدار تعادلی باشد نشان می‌دهد. این نمودار در اکثر موارد نتایجی شبیه نمودار (۲) را تکرار کرده است.



نمودار (۳): پویایی‌های حکومت، جامعه و حکمرانی در حالت تعادلی حکومت

نمودار سمت چپ، پویایی نوع حکمرانی و ظرفیت حکومت، درحالتی که فرض می‌شود، مقدار ظرفیت حکومت در حالت تعادلی قرار دارد را نشان می‌دهد. نمودار نشان می‌دهد که اگر حکمرانی به‌سوی خودتنظیمی بازار باشد، حکومت به افزایش ظرفیت بیشتری نیاز دارد. نمودار وسط نیز مانند حالت قبل است و نشان می‌دهد ارتقای ظرفیت جامعه و حکومت باید توأمان باشد. نمودار سمت راست نیز نتیجه نمودار ۲ را تکرار کرده که افزایش حکمرانی به‌سوی تنظیم‌گری دولتی اگر در مقادیر پایین ظرفیت جامعه باشد باعث تخریب بیشتر ظرفیت جامعه می‌شود؛ اما اگر در مقادیر بالاتر ظرفیت جامعه اتفاق افتد، اتفاقاً تنظیم‌گری دولتی بیشتر، باعث افزایش بیشتر ظرفیت خود جامعه نیز خواهد شد. از نمودار ۳ می‌توان چنین نتیجه گرفت: بازار آزاد برای بقا به یک دولت تنظیم‌گر قوی نیاز دارد، متقابلاً یک جامعه قوی نیاز به یک دولت تنظیم‌گر دارد، بدون این ترکیب، حکمرانی پایدار ممکن نیست. نمودار (۴) پویایی متغیرها را در حالت تعادلی حکمرانی نشان می‌دهد.



نمودار (۴): پویایی‌های حکومت، جامعه و حکمرانی در حالت تعادلی حکمرانی

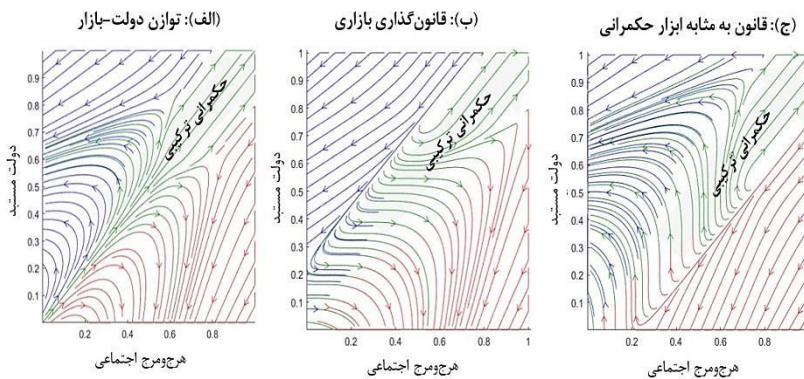
نمودار سمت چپ نشان می‌دهد اگر خودتنظیمی بازار در مقادیر پایین ظرفیت دولت باشد، نوع حکمرانی به‌سوی تنظیم‌گری دولت حرکت خواهد کرد؛ زیرا بدون داشتن یک دولت قوی، خودتنظیمی بازار هم دوام نخواهد داشت. نمودار وسط روی‌هم‌رفته نشان‌دهنده نوعی ثبات در مقایسه مختلف ظرفیت حکومت و جامعه است زمانی که حکمرانی در تعادل باشد؛ این یافته بیانگر آن است که صرف ظرفیت حکومت و جامعه برای تغییر نوع حکمرانی کافی نیست. نکته قابل توجه این نمودار آن است که مقادیر بالای ظرفیت حکومت همراه با مقادیر پایین ظرفیت جامعه، حکمرانی را به‌سوی خودتنظیمی بازار می‌برد و درمقابل، مقادیر بالای ظرفیت جامعه همراه با مقادیر پایین ظرفیت حکومت، حکمرانی را به‌سوی تنظیم‌گری دولتی خواهد برد. درنهایت، نمودار سمت راست نتیجه نمودار سمت چپ را در جهت دیگر تکرار کرده است؛ زیرا نشان می‌دهد بدون داشتن یک جامعه پویا، تنظیم‌گری دولتی

دوامی نخواهد داشت.

نتیجه‌ای که از نمودار (۴) می‌توان گرفت:

- ۱- یک دولت ضعف نمی‌تواند از بازار آزاد پشتیبانی کند؛ اما یک دولت قوی می‌تواند در بلندمدت به‌سوی تنظیم‌گری کمتر حرکت کند.
- ۲- بدون توازن ظرفیت دولت و جامعه، حکمرانی به‌سوی حالت‌های افراطی خواهد رفت.
- ۳- یک جامعه ضعیف، تنظیم‌گری دولتی پایدار را نمی‌تواند تحمل کند؛ اما یک جامعه قوی می‌تواند حکمرانی بهینه را بپذیرد. به‌طور خلاصه، پایداری حکمرانی نیازمند توازن میان ظرفیت دولت و جامعه است، در غیر این صورت، نظام به سمت یکی از دو مدل افراطی خواهد رفت.

اکنون به بررسی نقش ماهیت قانون در پویایی‌های مربوط به ظرفیت حکومت و جامعه پرداخته می‌شود. علاوه بر بررسی عمومی، برای تقریب نمودارها به شرایط و ساختار ایران، به پیروی از رعنائی و همکاران (۱۴۰۳) از دو ایده «جامعه کوتاه‌مدت» محمدعلی همایون کاتوزیان و «دولت کوتاه‌مدت» سیدجواد طباطبایی استفاده شده که نتایج آن در ادامه ارائه می‌شود. نخست، نمودار (۵) حالت عمومی را نشان می‌دهد یعنی وضعیتی که حکومت و جامعه از نظر میزان ظرفیت (و سایر متغیرها)، متوازن هستند و تنها از نظر دسترسی به ابزار قانون‌گذاری در موقعیت متفاوتی قرار دارند.

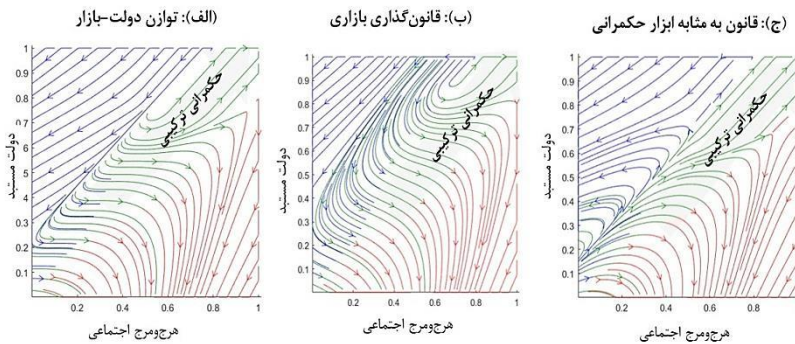


نمودار (۵): تأثیر ماهیت قانون بر نوع تنظیم‌گری: حالت عمومی

در حالت الف، قانون‌گذاری به صورت یکسان در اختیار بخش خصوصی (کامن‌لا) و حکومت (ابزار حکمرانی) قرار دارد. مشاهده می‌شود که امکان‌های سه‌گانه‌ای وجود دارد که مطابق ظرفیت‌های حکومت و جامعه امکان تحقق دارد: ۱- تنظیم‌گری

دولتی، ۲- خودتنظیمی بازاری، ۳- تنظیم‌گری بهینه. در حالت ب، فرض شده است که قانون‌گذاری به صورت کامل به بخش خصوصی و بازار واگذار شود و حکومت کوچک‌ترین دخالتی در امر قانون‌گذاری نداشته باشد. مشاهده می‌شود بی‌آنکه سایر متغیرها (از جمله ظرفیت) تغییر کند، هرج و مرج اجتماعی و دولت ضعیف شکل می‌گیرد. در حالت (ج) نیز نشان داده شده است که اگر قانون صرفاً به عنوان ابزار حکمرانی استفاده شده به وضعیت دولت مستبد دچار خواهیم شد. این نتایج از دیدگاه اقتصاد سیاسی تأیید می‌کند که تنظیم‌گری و حکمرانی صرفاً یک انتخاب سیاسی نیست، بلکه یک فرایند تعادلی پویاست که با ساختارهای نهادی جامعه مرتبط است.

نمودار (۶) نقش ماهیت قانون را تحت ایده جامعه کوتاه‌مدت را نشان می‌دهد. جامعه کوتاه‌مدت بدان معنی است که در تعامل دولت - جامعه، حد آستانه‌ای ظرفیت جامعه در مقادیر بالاتر اتفاق می‌افتد؛ بنابراین ضرورت اصلاحات مربوط به نهاد اجتماعی بیشتر است.



نمودار (۶): تأثیر ماهیت قانون بر نوع تنظیم‌گری: حالت جامعه کوتاه‌مدت

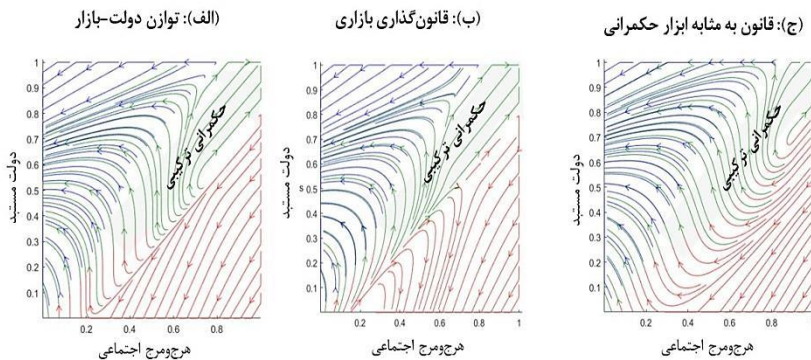
اگر وضعیت جامعه کوتاه‌مدت برقرار باشد:

الف) قدرت یکسان حکومت و بازار در امر قانون‌گذاری باعث می‌شود که امکان تعادل در وضعیت هرج و مرج اجتماعی بیشتر شود،

ب) اما اگر قانون‌گذاری به طور کامل در اختیار بخش خصوصی باشد، این هرج و مرج حتی شدیدتر شده و امکان‌های چنین تعادلی نیز بیشتر خواهد شد،

ج) در نهایت، یافته بسیار جالب و مهم این است که در وضعیت جامعه کوتاه‌مدت، قانون اگر به مثابه ابزار حکمرانی در اختیار دولت باشد، می‌تواند جامعه را به سمت

حکمرانی ترکیبی برده و تأثیر کوتاه‌مدت بودن جامعه را خنثی سازد. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت در جوامع کوتاه‌مدت، قانون‌گذاری باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که مانع از ناپایداری اجتماعی شود. سپردن قانون‌گذاری به‌طور کامل به بازار، هرج‌ومرج اجتماعی را تشدید خواهد کرد. توزیع برابر قانون‌گذاری میان بازار و دولت در جامعه کوتاه‌مدت، بهینه نیست؛ زیرا به حکمرانی ترکیبی منجر نمی‌شود. برای جلوگیری از فروپاشی، حکومت باید نقش فعالی در قانون‌گذاری ایفا کند. نمودار (۷) نقش ماهیت قانون را تحت ایده دولت کوتاه‌مدت را نشان می‌دهد. دولت کوتاه‌مدت بدان معنی است که در تعامل دولت - جامعه، حد آستانه‌ای ظرفیت دولت در مقادیر بالاتر اتفاق می‌افتد؛ بنابراین ضرورت اصلاحات مربوط به نهاد سیاسی بیشتر است.



نمودار (۷): تأثیر ماهیت قانون بر نوع تنظیم‌گری: حالت دولت کوتاه‌مدت

اگر وضعیت دولت کوتاه‌مدت برقرار باشد:

الف) قدرت یکسان حکومت و بازار در امر قانون‌گذاری باعث می‌شود که امکان تعادل در وضعیت دولت مستبد بیشتر شود،

ب) در چنین وضعیتی اگر بخش خصوصی درگیر امر قانون‌گذاری شود، یا به‌عبارت‌دیگر جامعه در امر حکمرانی مشارکت داشته باشد، از استبداد دولت کاسته شده و امکان تحقق حکمرانی ترکیبی بیشتر خواهد شد،

ج) در نهایت، در وضعیت دولت کوتاه‌مدت، اگر امر قانون‌گذاری نیز به‌صورت کامل به حکومت سپرده شود، بر استبداد دولت افزوده خواهد شد.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت کوتاه‌مدت به‌طور طبیعی تمایل بیشتری به استبداد دارد، چراکه هنوز ظرفیت لازم برای پذیرش حکمرانی ترکیبی را

ندارد. توزیع برابر قدرت قانون‌گذاری، استبداد را کماکان بالا نگه می‌دارد؛ اما اگر سهم بیشتری از قانون‌گذاری به جامعه واگذار شود، می‌توان امید داشت که مشارکت اجتماعی باعث کاهش استبداد شود. بدیهی است که در چنین شرایطی اگر قانون‌گذاری کاملاً در اختیار حکومت باشد، بر شدت استبدادش خواهد افزود. از مجموع یافته‌ها نتیجه می‌شود که ماهیت قانون مشخص می‌کند چه نوع قراردادهای نفتی امکان شکل‌گیری دارند. در واقع بسته به اینکه قانون‌گذاری در اختیار دولت باشد یا بخش خصوصی، یا بین این دو متوازن باشد، قراردادهای نفتی متفاوت خواهند بود.

تحلیل تطبیقی تعادل‌های نهادی و ساختارهای قراردادهای نفتی

یکی از دلالت‌های اصلی مدل نظریه بازی نهادی در این پژوهش آن است که نوع ساختار حکمرانی، تابعی از تعامل ظرفیت‌های دولت و جامعه، و نوع تلقی از ماهیت قانون (به‌مثابه نظم عرفی یا ابزار حکمرانی) است. گرچه در مدل حاضر، قراردادهای نفتی به صورت مستقیم و صریح وارد تابع هدف یا معادلات پویا نشده‌اند؛ اما می‌توان بر اساس تعادل‌های نهادی حاصل از مدل، نگاهی مفهومی به ساختارهای قراردادی مختلف ارائه داد. یافته‌های حاصل از تحلیل نظریه بازی نهادی نشان می‌دهد که ساختار قراردادهای نفتی، نه صرفاً یک انتخاب حقوقی یا فنی بلکه بازتابی از تعادل نهادی میان ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه، و ماهیت قانون است. براین اساس، می‌توان تعادل‌های مختلف مدل را به ساختارهای قراردادی متفاوت نسبت داد و نشان داد که هر نوع خاص از حکمرانی، منجر به شکل‌گیری قالب خاصی از قراردادهای نفتی می‌شود:

نخست، نمودارهای (۲)، (۴) و (۷) نشان می‌دهند که در شرایطی که دولت دارای ظرفیت نهادی بالا ولی جامعه ضعیف باشد و قانون نیز به‌مثابه ابزار حکمرانی به کار گرفته شود، تعادل به سمت تمرکز قدرت و تنظیم‌گری اقتدارگرایانه میل می‌کند. در چنین وضعیتی، قراردادهایی نظیر بیع متقابل ظاهر می‌شوند. در مقابل، مطابق نمودارهای (۳)، (۴) و (۶)، در وضعیتی که جامعه از ظرفیت بالایی برخوردار باشد ولی دولت ناتوان و قانون مبتنی بر عرف یا منطق بازار باشد، تعادل به سمت نوعی هرج‌ومرج و ضعف ساختار حکمرانی میل می‌کند. در این فضا، ساختارهایی چون امتیاز سنتی ظهور می‌یابند که در آن‌ها شرکت‌های خارجی نقش غالب دارند و دولت به حاشیه رانده می‌شود.

تحلیل نمودارهای (۲)، (۵)، (۶) و (۷) نشان می‌دهد که پایدارترین شکل حکمرانی زمانی رخ می‌دهد که ظرفیت‌های دولت و جامعه در توازن باشند و قانون نیز ماهیتی ترکیبی داشته باشد، یعنی نه به‌طور کامل به بازار واگذار شده، و نه به‌طور کامل در انحصار دولت باشد بلکه در وضعیتی تعاملی و متوازن میان این دو قرار دارد. در این شرایط، قراردادهایی نظیر قرارداد مشارکت در تولید (PSC) یا قرارداد IPC شکل می‌گیرند که در آن‌ها دولت و شرکت سرمایه‌گذار هر دو در مالکیت، مدیریت و ریسک پروژه مشارکت دارند و قانون نیز در وضعیتی تعاملی و متوازن میان دولت و بازار عمل می‌کند.

از منظر پویایی نهادی، نمودار (۶) حالت جامعه کوتاه‌مدت را نشان می‌دهد، جایی که ظرفیت نهادی جامعه در بلندمدت ضعیف است. در چنین شرایطی، اگر قانون‌گذاری به‌صورت کامل به بازار واگذار شود، تعادل به سمت ناپایداری شدید میل می‌کند؛ اما اگر قانون در اختیار دولت قرار گیرد، امکان شکل‌گیری حکمرانی ترکیبی وجود خواهد داشت. چنین شرایطی اقتضای قراردادهایی نظیر IPC یا قراردادهای خدماتی - مشارکتی را دارد که در آن‌ها سهم حاکمیتی دولت حفظ شده ولی تلاش می‌شود تا شرکت‌ها نیز به مشارکت دعوت شوند.

درنهایت، نمودار (۷) به بررسی دولت کوتاه‌مدت می‌پردازد. مطابق آن، اگر قانون به‌صورت کامل در اختیار دولت باشد، تعادل به سمت استبداد بیشتر میل خواهد کرد؛ اما واگذاری بخشی از قانون‌گذاری به جامعه می‌تواند از شدت تمرکز بکاهد و امکان حکمرانی ترکیبی را افزایش دهد. در چنین شرایطی، قراردادهایی مانند مشارکت سرمایه‌گذاری که نقش جامعه مدنی یا نهادهای مستقل را در فرایند قرارداد به رسمیت می‌شناسند، مناسب‌تر خواهند بود.

درمجموع، تحلیل نمودارهای (۲) تا (۷) تأکید دارد که شکل‌گیری قراردادهای نفتی تابعی از تعادل نهادی میان دولت، جامعه و ماهیت قانون است؛ بنابراین، سیاست‌گذار نمی‌تواند بدون توجه به ساختار حکمرانی، صرفاً از منظر حقوقی یا اقتصادی به طراحی قرارداد بپردازد بلکه باید ابتدا بستر نهادی مناسب را فراهم آورد تا از طریق آن، مدل قراردادی متناسب با تعادل نهادی کشور انتخاب شود.

نتیجه‌گیری و دلالت‌های سیاستی

پژوهش حاضر با هدف تحلیل بنیان‌های نهادی مؤثر بر ساختار قراردادهای نفتی ایران، نشان داد که شکل‌گیری این قراردادها را نمی‌توان صرفاً بر اساس ملاحظات

اقتصادی، حقوقی یا فنی تحلیل کرد بلکه این ساختارها بازتابی از تعادل نهادی میان ظرفیت دولت، ظرفیت جامعه و تلقی از ماهیت قانون هستند. یافته‌های حاصل از شبیه‌سازی مدل نظری مبتنی بر نظریه بازی نهادی به‌روشنی نشان داد که نوع حکمرانی - اعم از تنظیم‌گری دولتی، نظم خودجوش بازار یا حکمرانی ترکیبی - تابعی از پویایی‌های میان سه متغیر مذکور است. در شرایطی که ظرفیت نهادی دولت بالا اما ظرفیت جامعه ضعیف باشد و قانون نیز به‌مثابه ابزار حاکمیتی به‌کار گرفته شود، تعادل به‌سوی تمرکز قدرت و شکل‌گیری تنظیم‌گری اقتدارگرایانه میل می‌کند. در چنین وضعیتی، ساختارهایی مانند قراردادهای بیع متقابل ظهور می‌یابند که در آن‌ها نقش دولت غالب است و مشارکت سرمایه‌گذار خارجی محدود به تأمین مالی و عملیات فنی است. در نقطه مقابل، در شرایطی که جامعه دارای ظرفیت بالاتر و دولت ضعیف باشد و قانون نیز بیشتر تابع منطق بازار یا عرف باشد، تعادل نهادی به‌سمت هرج‌ومرج، ضعف دولت و شکل‌گیری ساختارهایی مشابه قراردادهای امتیازی سوق پیدا می‌کند. در این حالت، تسلط شرکت‌های خارجی بر مدیریت و منافع پروژه (منطق بازار) برجسته است و دولت به‌حاشیه رانده می‌شود. پایدارترین شکل حکمرانی در حالتی تحقق می‌یابد که ظرفیت‌های نهادی دولت و جامعه متوازن باشند و قانون نیز نه به‌طور کامل در اختیار دولت، و نه کاملاً تحت سیطره بازار قرار داشته باشد بلکه در وضعیتی تعاملی و دوسویه میان این دو نهاد عمل کند. در چنین شرایطی، ساختارهایی مانند قراردادهای مشارکت در تولید یا مدل IPC شکل می‌گیرند که در آن‌ها هم دولت و هم شرکت سرمایه‌گذار در مالکیت، مدیریت و ریسک پروژه مشارکت دارند و قانون نیز نقشی ناظر، هم‌زمان تسهیل‌گر و کنترل‌گر ایفا می‌کند.

تحلیل فرآیند جامعه کوتاه‌مدت نشان داد که در شرایطی که ظرفیت نهادی جامعه در بلندمدت ضعیف باشد، واگذاری کامل قانون‌گذاری به بازار می‌تواند تعادل را به‌سوی بی‌ثباتی شدید سوق دهد. در این وضعیت، تنها در صورتی می‌توان به حکمرانی ترکیبی دست یافت که قانون به‌مثابه ابزار حکمرانی در اختیار دولت باقی بماند؛ اما نه به‌صورت استبدادی بلکه به‌گونه‌ای تنظیم‌گرانه و با رویکرد تقویت ظرفیت نهادی جامعه؛ بنابراین در جوامع کوتاه‌مدت، توزیع برابر قانون‌گذاری میان دولت و بازار بهینه نیست و تنها در صورتی می‌توان از فروپاشی جلوگیری کرد که دولت نقش فعالی در طراحی و اعمال قانون ایفا کند، بی‌آنکه مشارکت اجتماعی را حذف کند. تحلیل وضعیت دولت کوتاه‌مدت نیز نشان داد که در چنین شرایطی، تمرکز کامل قانون‌گذاری

در دست دولت به شکل گیری استبداد نهادی منجر خواهد شد، چراکه دولت هنوز ظرفیت لازم برای پذیرش حکمرانی ترکیبی را ندارد. توزیع برابر قدرت قانون گذاری نیز به تنهایی کافی نیست و ممکن است کماکان سطحی از تمرکزگرایی را حفظ کند. تنها در صورتی که بخشی از اختیار قانون گذاری به جامعه واگذار شود و بسترهای نهادی برای مشارکت نهادهای مستقل فراهم شود، امکان گذار به تعادل نهادی پایدار و حکمرانی ترکیبی فراهم خواهد شد. در چنین شرایطی، ساختارهایی مانند قراردادهای مشارکت سرمایه گذاری که برای نهادهای اجتماعی یا مدنی نقش قائل اند، می توانند الگویی مناسب تر برای طراحی قرارداد باشند.

براین اساس، می توان نتیجه گرفت که سیاست گذاری قراردادی در صنعت نفت نمی تواند صرفاً بر پایه تحلیل های اقتصادی یا ملاحظات حقوقی طراحی شود. آنچه در قانون طراحی بهینه قراردادها قرار دارد، درک صحیحی از توازن نهادی میان دولت، جامعه و قانون است. تا زمانی که این توازن برقرار نباشد، هرگونه اصلاح قراردادی در سطح فنی یا حقوقی، تنها به تغییرات صوری منجر خواهد شد و نمی تواند پایداری نهادی و جذب مؤثر سرمایه گذاری خارجی را تضمین کند. از این رو، سیاست گذار پیش از ورود به بازطراحی قراردادهای نفتی، باید نسبت به تقویت ظرفیت های نهادی، بازآرایی سازوکارهای قانون گذاری، و تعریف مجدد رابطه دولت و جامعه در فرایند حکمرانی انرژی اقدام کند. تنها در این صورت است که می توان از قراردادهای نفتی انتظار داشت که هم اهداف اقتصادی را محقق سازند، و هم پایداری نهادی را در بلندمدت تضمین کنند.

بر پایه یافته های پژوهش، می توان دلالت های سیاستی مهمی را برای طراحی بهینه قراردادهای نفتی در ایران برشمرد. نخست آنکه، تحقق حکمرانی پایدار نیازمند تقویت هم زمان ظرفیت های نهادی دولت و جامعه است؛ زیرا توازن این دو، پیش شرط شکل گیری تعادل های نهادی مطلوب و پرهیز از میل به سوی وضعیت های افراطی نظیر استبداد یا هرج و مرجع است. دوم، تنظیم گری دولتی باید در نقطه ای میانه و بهینه میان کنترل کامل و آزادی بی ضابطه بازار قرار گیرد؛ به گونه ای که نه مانع نوآوری و مشارکت بخش خصوصی شود، و نه بستر رانت جویی و بی ثباتی نهادی را فراهم سازد. سوم، نوع تلقی از ماهیت قانون در سیاست گذاری انرژی و طراحی قراردادها نباید صرفاً صوری یا ابزاری باشد بلکه باید به نقش قانون به عنوان سازوکاری ساختاری در تعادل نهادی توجه شود؛ قانونی که نه تنها نظم را برقرار می سازد بلکه مسیر شکل گیری قراردادهای پایدار را نیز ترسیم می کند. چهارم، سیاست گذاران باید ضمن بهره گیری از تجارب تاریخی ایران

در قراردادهای نفتی، نسبت به استانداردهای جهانی و تحولات حقوق بین‌الملل نیز آگاهی داشته و در جهت تطبیق ساختارهای قراردادی کشور با این الزامات گام بردارند. پنجم، هرگونه طراحی قرارداد مؤثر مستلزم اصلاحات نهادی و قانونی است که فضای نهادی را برای حضور فعال و ایمن سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی آماده سازد و زمینه‌ساز اعتماد بلندمدت شود. و درنهایت، یکی از خلأهای مهم در سیاست‌گذاری انرژی ایران، غفلت از ضرورت بازاری‌سازی انرژی و نقش دولت در محافظت از این بازار نوپاست. درحالی‌که بسیاری از سیاست‌ها صرفاً معطوف به حفظ مالکیت دولت بر منابع بوده‌اند، گام نخست در طراحی بهینه آن است که بازار رقابتی برای انرژی ایجاد شود و سپس، دولت از این بازار در برابر بی‌ثباتی‌ها و سوءاستفاده‌ها، با ابزارهای تنظیم‌گری مقتدرانه اما عقلایی، محافظت نماید. این رویکرد می‌تواند هم به جذب سرمایه‌گذاری خارجی، هم به انتقال فناوری و هم به تقویت ظرفیت نهادی منجر گردد.

فهرست منابع

- امامی میبدی، علی و هادی، احمد (۱۳۹۶). بررسی موانع انتقال فناوری در قرارداد بیع متقابل و ارزیابی ریسک انتقال فناوری در قرارداد جدید نفتی ایران (IPC) با روش FMEA. *پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران*، ۶(۲۲)، ۱-۴۴.
- امین‌زاده، الهام و نصراللهی، علی (۱۳۹۹). تبیین ماهیت قراردادهای نفتی از دیدگاه حقوق اداری. *مطالعات حقوق انرژی*، ۶(۱)، ۱۹-۳۸.
- بهدادی‌نیا، یوسف؛ ضیایی، سیدياسر و مشهدی، علی (۱۴۰۲). تئوری‌های حاکم بر قراردادهای نفتی از منظر آرای داوری بین‌المللی. *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۲۰(۳)، ۱۶۹-۱۸۹.
- بهمئی، محمدعلی و فرج‌مهرابی، حسن (۱۳۹۳). قراردادهای نفتی مشارکت در تولید و بیع متقابل از دیدگاه تحلیل اقتصادی حقوق. *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۱۷(۶۸)، ۱۴۱-۱۷۳.
- خطیبی عقدا، عبدالنبی؛ علوم‌ی یزدی، حمیدرضا؛ حاجیان، محمد مهدی و قاضی نوری، سید سروش (۱۴۰۲). تحلیل و دسته‌بندی قراردادهای بالادستی صنعت نفت ایران از منظر ظرفیت‌های یادگیری و انتقال فناوری. *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، ۱۳(۴۷)، ۲۶-۶۲.

- درخشان، مسعود (۱۳۹۲). ویژگی‌های مطلوب قراردادهای نفتی: رویکرد اقتصادی - تاریخی به عملکرد قراردادهای نفتی در ایران. *پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران*، ۳(۹)، ۵۳-۱۱۳.
- درخشان، مسعود (۱۳۹۳). قراردادهای نفتی از منظر تولید صیانتی و ازدیاد برداشت: رویکرد اقتصاد مقاومتی. *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ۶(۲)، ۷-۵۲.
- درخشان، مسعود و تکلیف، عاطفه (۱۳۹۴). انتقال و توسعه فناوری در بخش بالادستی صنعت نفت ایران: ملاحظات در مفاهیم، الزامات، چالش‌ها و راهکارها. *پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران*، ۴(۱۴)، ۳۳-۸۸.
- دیباوند، هادی؛ طاهری‌فرد، علی؛ فریدزاد، علی؛ تکلیف، عاطفه و بحرالعلوم، محمد مهدی (۱۳۹۷). مقایسه ابعاد مالی قراردادهای جدید نفتی ایران (IPC) و بیع متقابل: مطالعه موردی فازهای ۴ و ۵ میدان گازی پارس جنوبی. *پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران*، ۷(۲۶)، ۷۷-۵۱.
- ربیعی، محسن؛ آقایی بجستانی، مریم و روحانی مقدم، محمد (۱۴۰۲). جایگاه و مکانیسم انتقال فناوری در قراردادهای نفتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز با تطبیق در نظام حقوقی قراردادهای بیع متقابل و نسل جدید قراردادی موسوم به IPC با انطباق بر سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه علمی پژوهش‌های نوین حقوق اداری*، ۵(۱۷)، ۵۹-۱۱۳.
- رعنائی، علیرضا؛ شهنازی، روح‌اله و حسینی، سید عقیل (۱۴۰۳). تناسب نهادی و تعادل‌های اقتصاد سیاسی ایران معاصر: رویکرد نظریه بازی. *پژوهش‌های اقتصادی ایران*، ۲۹(۹۸)، ۱۶۲-۱۹۷.
- شهنازی، روح‌اله؛ حسینی، سید عقیل و رعنائی، علیرضا (۱۴۰۳). تحلیل مقایسه‌ای شوک‌درمانی و اصلاحات تدریجی در هدف‌مندی‌سازی یارانه بنزین: اهمیت تطبیق‌پذیری نهاد و سازمان. *فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد اقتصادی*، ۱۳(۴۸).
- عامری، فیصل (۱۳۹۶). الگوی جدید قراردادهای نفتی ایران و معضل انتقال فناوری در صنعت نفت. *پژوهش حقوق عمومی*، ۱۹(۵۵)، ۸۳-۱۰۷.
- محمدی، سیده‌مریم؛ منطقی، منوچهر؛ محمدی، زهرا و گرشاسبی‌نیا، ندا (۱۳۹۶). تحلیل فرایند انتقال فناوری در قراردادهای نفتی ایران مطالعه موردی تحلیل مدل جدید (IPC). *فصلنامه مطالعات اقتصاد انرژی*، ۳(۵۴)، ۱۳۵-۱۷۲.
- نوروزی، محمد (۱۳۹۴). چالش انتقال فناوری در قراردادهای بالادستی نفت با تأکید بر قراردادهای بیع متقابل ایران. *فصلنامه پژوهش‌های سیاست‌گذاری و*

برنامه‌ریزی انرژی، (۱)۱، ۱۸۵-۲۲۰.
 نوروزی، محمد (۱۳۹۷). مقایسه ظرفیت قراردادهای بالادستی نفت از منظر انتقال و توسعه فناوری با رویکرد عوامل حیاتی موفقیت. *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، ۸(۲۷)، ۱۹-۴۸.
 نیکبخت، حمیدرضا و موسوی، سید حسن (۱۳۹۴). اصول و ساختار الگوی جدید قراردادهای نفتی ایران. *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۱۸(۷۲)، ۳۵-۶۹.

- Abd Radhi, H. D. (2021). The legal Nature of Petroleum Contracts from the National Point of View. *Rigeo*, 11(5).
- Ambrosino, A. (2013). Institutions as game theory outcomes: towards a cognitive-experimental inquiry. *International Journal of Management, Economics and Social Sciences*, 2(2), 129-150.
- Aoki, M. (2010). Between game theory and institutional studies: The dualities of the institutional process. *Available at SSRN 1624003*.
- Asghari, M., & Rakhshanikia, M. A. (2013). Technology transfer in oil industry, significance and challenges. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, (75), 264-271.
- Barral, V. (2016). National sovereignty over natural resources: Environmental challenges and sustainable development. In *Research handbook on international law and natural resources* (pp. 3-25). Edward Elgar Publishing.
- Barry, N. (1987). *On classical liberalism and libertarianism*. Springer.
- Barry, N. P. (1979). *Hayek's social and economic philosophy* (p. 168). London: Macmillan.
- Bidabadi, M.; Emami Meibodi, A.; Taghva, M. R. & Tari, F. (2023). Designing a Quality Model of Technology Transfer in the Upstream Iranian Oil Industry. *Iranian Economic Review*, 27(4), 1467-1494.
- Bonefeld, W. (2017). The Strong State and the Free Economy. *Rowman & Littlefield International*.
- Buchanan, J. M. (1991). Constitutional economics. In *The world of economics* (pp. 134-142). London: Palgrave Macmillan UK.
- Büthe, T. (2019). Competition law and policy as an emerging IPE issue. *The Palgrave Handbook of Contemporary International Political Economy*, 447-463.
- Candeias, T. D. J. (2024). A Comprehensive Overview and Classification of Upstream Oil and Gas Contracts.
- Eucken, W. (1950). *The Foundations of Economics* (translated by Terence W. Hutchison). London: W. Hodge.
- Fine, B., & Milonakis, D. (2012). From freakonomics to political economy. *Historical Materialism*, 20(3), 81-96.
- Florini, A., & Sovacool, B. K. (2009). Who governs energy? The challenges facing global energy governance. *Energy policy*, 37(12), 5239-5248.

- Franck, S. D. (2004). The Legitimacy Crisis in Investment Treaty Arbitration: Privatizing Public International Law through Inconsistent Decisions. *Fordham L. Rev.*, (73), 1521.
- Froese, M. D. (2019). Political Economy and International Economic Law. *The Palgrave Handbook of Contemporary International Political Economy*, 59-73.
- Gordon, U. E. E. P. J. (2014). Oil and Gas Law: Current Practice and Emerging Trends.
- Hayek, F. A. (2022). *Law, Legislation, and Liberty*, (19), University of Chicago Press.
- Hédoin, C. (2017). Institutions, rule-following and game theory. *Economics & Philosophy*, 33(1), 43-72.
- Howlett, M.; Ramesh, M.; Perl, A.; Xiol, Y. F. & Elisa, H. (2022). *Dictionary of public policy*. Edward Elgar Publishing.
- Jackson, J. H. (1994). International Economic Law: Reflections on the "Boilerroom" of International Relations. *Am. UJ Int'l L. & Pol'y*, 10, 595.
- Jenkins, J. A. & Rubin, J. (Eds.). (2024). *The Oxford handbook of historical political economy*. Oxford University Press.
- Knodt, M. & Kemmerzell, J. (2022). Energy Governance in Europe: Introduction. In *Handbook of energy governance in Europe* (pp. 3-16). Cham: Springer International Publishing.
- Labrousse, A. & Weisz, J. D. (Eds.). (2000). *Institutional economics in France and Germany: German Ordoliberalism versus the French regulation school*. Springer Science & Business Media.
- Mattei, U., & Haskell, J. D. (Eds.). (2015). *Research handbook on political economy and law*. Edward Elgar Publishing.
- Mirowski, P. (1986). Institutions as a solution concept in a game theory context. In *The reconstruction of economic theory* (pp. 241-263). Dordrecht: Springer Netherlands.
- Morgera, E. & Kulovesi, K. (2016). Conclusions: A research agenda on international law and natural resources. *Research Handbook on International Law and Natural Resources*, 517-522.
- Nourse, V. & Shaffer, G. (2009). Varieties of new legal realism: Can a new world order prompt a new legal theory. *Cornell L. Rev.*, (95), 61.
- O'Hara, E. A., & Ribstein, L. E. (2009). *The law markets*. Oxford University Press.
- Pabst, A. & Scazzieri, R. (2023). *The constitution of political economy: polity, society and the commonweal*. Cambridge University Press.
- Pénard, T. (2008). Game theory and institutions. *New institutional economics: A guidebook*, 158-179.
- Petersmann, E. U. (2013). The establishment of a GATT office of legal affairs and the limits of 'public reason' in the GATT/WTO dispute settlement system.
- Polanyi, K. (2001). The great transformation, the political and economic origins of our time.
- Posner, R. A. (2014). *Economic analysis of law*. Aspen Publishing.

- Raanaei, A., Hoseiny, S. A. and Shahnazi, R. (2024). Political Economy Dynamics of Society-State Interaction in Iran during the Qajar and Pahlavi Eras: Institutional Congruity, Game Theory and Policy Implications. *International Journal of New Political Economy*, 5(2), 229-272. doi: 10.48308/jep.5.2.229
- Roberts, P. (2016). *Petroleum contracts: English law & practice* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Roberts, P. (2020). *A practical guide to upstream petroleum granting instruments*. Qatar University Press.
- Saillard, Y., & Boyer, R. (Eds.). (2001). *Regulation Theory: The state of the art*. Routledge.
- Soifer, H. D. (2016). The development of state capacity. *The Oxford handbook of historical institutionalism*, 181-194.
- Talus, K. (2016). Oil and gas: International petroleum regulation. In *Research Handbook on International Law and Natural Resources* (pp. 243-260). Edward Elgar Publishing.
- Trachtman, J. P. (2008). *The Economic Structure of International Law*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Van de Graaf, T., & Colgan, J. (2016). Global energy governance: a review and research agenda. *Palgrave Communications*, 2(1), 1-12.
- Vanberg, V. J. (2001). *The constitution of markets: Essays in political economy*. Routledge.
- Vanberg, V. J. (2018). *Constitutional political economy* (pp. 259-287). Palgrave Macmillan UK.
- Viñuales, J. E. (2016). Foreign direct investment: international investment law and natural resource governance. In *Research handbook on international law and natural resources* (pp. 26-45). Edward Elgar Publishing.
- Von Hayek, F. A. (1989). The pretence of knowledge. *The American Economic Review*, 79(6), 3-7.
- Von Neumann, J., & Morgenstern, O. (2007). *Theory of games and economic behavior: 60th anniversary commemorative edition*. In *Theory of games and economic behavior*. Princeton university press.
- Wilkinson, M., & Lokdam, H. (2018). Law and political economy.
- Wiseman, H. J. (2023). Energy Governance Models. *Handbook of Energy Law in the Low-Carbon Transition*, (41).